

کتاب توفیق



فرهنگ توفیق

— نخستین دیکشنری فکاهی دنیا —

شامل بیش از چهار هزار واژه فکاهی و انتقادی

و دهها کاریکاتور و شعر و لطیفه و بحر طویل

۲۰
ریال

فرهنگ توفیق

نخستین دیکسیونر فکاهی در دنیا

شامل ۴۳۱۵ واژه فکاهی و انتقادی
«بترتیب حروف الفباء»

(۲ بحر طویل، ۳ شعر، ۲۰ لطیفه، ۱۶ کاریکاتور و ۱۶۵ تصویر)

جلد اول

(جلد دوم این کتاب ۱۵ روز دیگر منتشر میشود)

نشریه شماره ۱



کتاب توفیق

کلیه حقوق منحصراً بروزنامه توفیق تعلق دارد
نقل، اقتباس و تقلید بهر صورت ممنوع است

بها: دو چوب

فوق العاده روزنامه توفیق

تقدیم بروان پاک
« استاد دهخدا »
پدرفہنتک زبان پارسی

این کتاب را به هیچکس قرض ندهید
چون هرگز بشما پس نخواهد داد!

چند کلمه از ناشر

خوانندگان عزیز

وقتی خبر تأسیس نخستین کتابخانه فکاهی ایران یعنی «کتابخانه توفیق» را باطلاع شمارساندید نامه‌های گرم و تشویق آمیز زیادی بما رسید که بهترین دلیل توجه و علاقه شما با انتشارات مؤسسه توفیق بود.

از مدت زمانی پیش این آرزوی باطنی ما بود تا بتوانیم علاوه بر آنچه که تا کنون در راه جلب رضایت و علاقه شما کوشیده‌ایم قدمهای ارزنده دیگری برداشته و در راه پیشرفت و ترویج ادبیات فکاهی که رشته وسیع و جالبی در ادبیات منظوم و منثور هر زبان زنده دنیا است دست به اقدامات تازه تری بزنیم.

تأسیس «کتابخانه توفیق» - که نخستین مرکز منحصر بفرد انتشارات فکاهی زبان فارسی محسوب می‌گردد - و تمرکز نشر آثار فکاهی بوسیله این کتابخانه، موجب خواهد شد تا آثار جالب و جدیدی در این زمینه در اختیار شما قرار گیرد.

بدیهی است تهیه کتب فکاهی کاری است سهل و ممتنع و نویسندگان تازه کار یا ناشرین غیروارد معمولاً تصور میکنند با آسانی میتوان يك کاربکاتور یا شعر یا نوشته فکاهی را که بتواند درخور ذوق سلیم خواننده ایرانی که در گذشته ادبی خود با آثار پرجاری چون نوشته‌های عبیدزاکانی و فکاهیات ملا نصرالدین و نظائر آن آشنا بوده عرضه نمود ولی تجربه کاملاً خلاف آنرا ثابت کرده است. آنها که با این قبیل آثار در ادبیات خارجی سروکار دارند و نظائر آنرا در زبان فارسی با هم مقایسه میکنند بخوبی توجه دارند که چطور از میان هزاران مضمون فکاهی و شوخی و انتقادی آثار خارجی حتی یکدهم آنها هم نمیتواند لبخندی بر لبان خواننده با ذوق ایرانی بیاورد تا چهره‌سند با آنکه بتواند هم‌ردیف آثار فکاهی زبان فارسی قرار گیرد. بعلاوه غالباً در مطبوعات خارجی يك سوژه فکاهی خود بوجود آورنده يك کتاب بزرگ و قطور میشود، حال آنکه در هر سطر از نوشته‌های فکاهی فارسی ده ها سوژه در لافاه شوخی و طنز و انتقاد مستتر است.

مجموعه‌ای که اکنون در دست شماس‌ت حاصل تلاش گروهی نویسنده، کاریکاتوریست، شاعر، و کارکنان فنی و هنری مؤسسه کهنسال و پر تجربه توفیق است که «کتابخانه توفیق» افتخار تقدیم آنرا به هموطنان عزیز دارد.

بی‌ادعا، کتابی فکاهی، با این شکل و قواره و بصورت صحیح و حساب شده فعلی که تمام نکات و دقایق کار با هوشیاری و ظرافت کامل در آن رعایت شده باشد و حتی نوع حروف، صفحه‌بندی، تصاویر و تزئینات آن سطر به سطر با دقت خاص انتخاب و بکار برده شود بطور تحقیق برای اولین بار در زبان شیرین فارسی انتشار مییابد و برای آنها که بارزش کار و همچنین به جنبه تخصصی کار فکاهی نویسی آگاه هستند نیازی بر دلیل و برهان نیست.

علاقه‌مندان بمطالب انتقادی و اجتماعی و کسانی که بارزش فکاهی نویسی و انتشار کتب خوب و ممتاز در مطبوعات توجه دارند بخوبی میدانند که تهیه یک کتاب فکاهی صدها بار مشکل‌تر از تهیه یک کتاب جدی بوده و بهمین علت تهیه آن بسی پر خرج‌تر و پر زحمت‌تر خواهد بود. لیکن با وجود همه این مشکلات، «کتابخانه توفیق» همیشه خواهد کوشید که کتب منتشره خود را بارزان‌ترین قیمتی تقدیم خوانندگان عزیز بنماید و رزقی شفیق که بتواند در سفر و حضر، در خانه و اداره، و در محل کار و درس مؤنس و همدم کم‌خرج و شیرین‌زبانی برای شما باشد فراهم کند.

این کتاب و سایر کتابهایی که بدنبال آن منتشر خواهیم کرد همگی در نوع خود بی‌نظیر خواهد بود و بنا بر روش همیشگی «توفیق» برای توسعه بیشتر ادبیات فکاهی و پاسخ بخواست هموطنان عزیز صورت خواهد گرفت.

کتابخانه توفیق با علاقه‌مندی و امتنان فراوان نظرات صحیح خوانندگان عزیز را برای تکامل و پیشرفت کار خود مورد توجه قرار خواهد داد و از همکاری صمیمانه شما در این راه سپاسگزار خواهد شد. امید ما این است که راهی را که با تشویق و حمایت شما آغاز کرده‌ایم با موفقیت ادامه دهیم و همواره خدمتگزار مردم بانوق و خوش‌قربحه این آب‌و‌خاک باشیم.

«کتابخانه توفیق»

«خنده بر هر درد بی‌درمان دواست»

(لاادری)

دیباچه

آقای حسین توفیق سردبیر محترم روزنامه فکاهی «توفیق» که خداوند بر توفیقاتش بیفزاید از ارادت‌مند واقعی «توفیق» خواسته‌اند که مقدمه‌ای بر «فرهنگ توفیق» بنویسم و در بیان علت چنین تقاضایی مرا از «پیش‌گسوتان مکتب فکاهی نویسی در ایران» شمرده و ادای این وظیفه را حق من دانسته‌اند.

کسانیکه با ادبیات فرانسه سر و کار دارند میدانند که بزرگترین فکاهی نویسی یا بقول خود فرانسویها «کمدی» نویسی فرانسه مولی‌یراست، و مولی‌یر در یکی از نمایشنامه‌های مشهورش (۱) مردی تازه بدوران رسیده‌را نشان میدهد که آرزو دارد سری در میان سرها درآورد و باصطلاح سروته پیازچه‌ای باشد و لهذا چون مانند عموم تازه بدوران رسیده‌ها، بی‌سواد و از دنیا بی‌خبر است مرد دانشمند و فاضل و آداب‌شناسی را اجیر میکند که استاد و دلیل او باشد و او را برای حضور و شرکت در مجامع و محافل محترم و معتبر حاضر سازد. استاد با او میگوید که قبل از همه چیز باید حرف زدن صحیح و درست را که با قواعد صرف و نحو مطابقت داشته باشد یادگیری و ابتدا از فصل نثر شروع میکنیم و سپس به نظم و شعر و عروض و قافیه میپردازیم. آن شخص تازه بدوران رسیده که حرفهای هرگز نشنیده میشود، میپرسد نثر چیست؟ معلم در تعریف نثر میگوید «نثر همان طریقه و ترتیبی است که مردم بدان صحبت میدارند». تازه بدوران رسیده میپرسد آیا خود من هم به نثر صحبت میدارم؟ و در مقابل جواب مثبت معلمش ذوق کنان میگوید «ای وای، پس من يك عمر نثر می‌گفته‌ام بدون آنکه خودم ملتفت باشم!»

(۱) - عنوان این نمایشنامه «Bourgeois gentilhomme» است. با عنوان

«جناب خان» بترجمه میرزا سیدعلی خان نصر.

این درست حکایت راقم این سطور است ، من هم نه تنها نمیدانستم که از «پیش گویان مکتب فکاهی نویسی در ایران» هستم بلکه از اینکه اساساً عرضه و جریزه قلمفرسایی در فکاهیات را دارم بی خبر بودم تا آنکه ناگهان کتابی بزبان روسی بدستم افتاد بقلم یک نفر ایرانشناس روسی بنام ا. شوی تف (۱) که «داستانهای خوشمزه» عنوان داشت و مبنی بر نویسندگان دوره جدید ایران بود و معلوم شد در حق من نوشته که «این نویسنده بزبان شوخی حقایق را بیان داشته است چونکه ایرانیان فی الواقع ملت شوخ و شوخ زبانی هستند و از اینرو جای تعجب نیست که از زمانهای قدیم در داستانهای آنها مطالبات و خوشمزگیهای زیاد دیده میشود چنانکه مثلاً داستانهای بسیاری را که از ملا نصرالدین ایرانیان حکایت میکنند، قریباًست که ورد زبان مردم ایران است و زبان بزبان سمر دیده است و باز امروز هم میگردد و ما میتوانیم آنها را نیاکان داستانهای خوشمزه ادبیات امروزی ایرانیان بشمار آوریم» و باز همین نویسنده نوشته است «آغاز دوره جدید توسعه مطایبات را در داستانهای فارسی میتوان سال ۱۹۲۲ میلادی دانست یعنی هنگامیکه جمالزاده (۲) کتاب «یکی بود یکی نبود» را انتشار داد» و باز در جای دیگر میگوید «[جمالزاده] اوضاع و احوال اجتماعی ایران امروز را با زبان شوخی و فکاهی نشان میدهد».

در همین ایام اخیر هم نامه ای از آقای دکتر عباس توفیق رئیس هیئت تحریریه روزنامه توفیق بدستم رسید که نوشته بودند داستانی از مرا که درباره تربیت سگ است به تخلص از کتاب «صندوقچه اسرار» در «توفیق» چاپ کرده اند و خطاب بارادتمند خود ضمناً اظهار نظر کرده بودند که یکی از خوشمزه ترین کتابهای جناب عالی همان کتاب «صحرای محشر» است و این نیز باعث تعجب من گردید، چون با آنکه خودم خوب میدانم که هیچ يك از کتابهای من با اندازه «صحرای محشر» فکاهی نیست تاکنون ندیده بودم که کسی متوجه این نکته شده باشد و حتی عموماً جوانان ایرانی بمن ایراد گرفته اند و باز هم میگیرند که اساساً این کتاب را چرا نوشته ام و لهدا باید تصدیق نمود که بطوریکه آقای دکتر عباس توفیق در نامه سابق الذکر خود

(۱) - A. Schoitoff ، مسکو ، ۱۹۵۸ .

(۲) - از ذکر اسم خود معذرت میطلبم ، خواستم بجای اسم خودم «فلانی» بنویسم ولی دیدم بقول فرانسویها «شکسته نفسی کاذب و قلابی» خواهد بود و از این گذشته شاید خواننده هم نفهمد که مقصود از فلانی چه کسی است .

گذر داده‌اند «داستان فکاهی نوشتن یکی از مشکلترین رشته‌های داستان نویسی است و متأسفانه استادان فکاهی نوبس کشور ما یا از ذوق رفته‌اند و یا آنکه فکاهی نویسی را کسر شان خود میدانند» .

خلاصه آنکه باور بفرمالید که من نیز پس از آسمان شدن از آنچه آن نویسنده روسی در حقم نوشته بود و اظهارات لطیف آمیز آقایان حسین توفیق و دکتر عباس توفیق درست مانند «جناب‌خان» کم‌دی نویس فرانوی سابق الذکر بخود بالیدم و باد در آستین انداخته پیش خود گفتم «عجبا ، ما فکاهی نویسی بوده‌ایم و خودمان نمیدانسته‌ایم» !
من ایمان دارم که :

«خنده بر هر درد بیدرمان دواست»

و یقین دارم که هر کس گفته «گریه بر هر درد بیدرمان دواست» ، تعزیه گردان بوده و میخواستند است از مردم بینوا برای گرمی بازار خود مشك مشك اشک بگیرد و یقیناً از اصول علم طب و فن روانشناسی که بشاشت و مسرت خاطر و خنده را مانند هوا و آب و نان برای وجود انسانی لازم و مفید می‌شمرند بی‌خبر بوده است و چون عیبوساً قمطریرا بوده و در خانواده خود و در میان اطرافیان صدای خنده بگوش نمی‌رسیده و بر طبق اصول شترمآبی زندگی میکرده است و از آن کسانی بوده که مردم برسم بزرگداشت (!) در حقان میگویند «لبش هرگز بخنده باز نمیشود!» ، که اینطور سنگ‌گریه را بسینه زده و زبان گویای مرغ معروف به «اب‌دردا» گردیده است .

همین‌الآن بخاطر آمد که تقریباً چهار و پنج سال پیش هم، یعنی مقارن تأسیس روزنامه «توفیق» در ضمن داستان «بیله‌دیگک، بیله چغندر» از زبان یکنفر فرنگی ایران‌شناس نوشته‌ام :

«ایرانیها زیاد حرف می‌زنند و کم کار می‌کنند. زبانی دارند که مار را از سوراخ بیرون میکشد ، خوشمزه و خنده‌زو و خنده دوست هستند ولی بیمارگریه میکنند» .

و براستی که هرچند بسیاری از سخنوران و شعرای فامی ما رغبتی بمطایبات و لطایف و حتی دزلیات و نگاهیات داشته‌اند و چه بسا از استعمال کلماتی که امروز بگوش ما ناهنجار می‌آید اجتنابی نداشته‌اند و بقول فرنگیها گریه را بهمان اسمش گریه می‌خوانده‌اند، باز رویه مرفه ادبیات فارسی را از حیث

فکاهیات ثروتمند نمیتوان خواند. درست است که حتی عرفای بزرگ ماکه چه بسا جنبه روحانیت هم میداشته‌اند و اهل منبر و محراب بوده‌اند از قبیل سنائی غزنوی و مولانا جلال‌الدین رومی داستانهای خوشمزه کم ندارند (۱) شیخ سعدی گذشته از داستانهای فکاهی متعددی که در «گلستان» و «بوستان» دارد در مطالبات وهزلیات خود صراحت لهجه را بجائی رسانیده است که جمعی از نقادان و معتقدان پروپا قرصی نخواستند زیر بار بروند که از شیخ شیراز است و از تراوش ذهن و قلم او ندانسته‌اند.

خوشبختانه همچنانکه در مقدمه همین فرهنگ که بقلم تحقیق آمیز آقاسی دکتر عباس توفیق مذکور گردیده است دیگر این نوع جانماز آب کشیدنها در مورد عبید زاکانی مورد نداشته است و فکاهیات این مرد نکته‌سنج و شجاع و حقیقت پرور، حکم طبیبی را پیدا کرده که بر سر بام رده باشند.

در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد که از فرهنگ فکاهی مختصر دیگری هم که بزبان فارسی تألیف یافته است اسمی برده شود و آن رساله کوچکی است در چند ورق باسم «مرآة البهلاء» (یا «مفتاح اخلاق مظفری») که دوبار هم بچاپ رسیده است (اول در سال ۱۳۰۸ قمری و دوبر بار در سنه ۱۳۲۹ قمری) و بعضی آنرا بقلم میرزا حبیب‌الله لشکرنویس و اشخاص با بصیرت دیگری اثر طبع شریعتمدار تبریزی دانسته‌اند (۲) افسوس که بسیار مختصر است اما گاهی برای پاره‌ای کلمات و اصطلاحات معانی خوبی آورده شده است و ما در اینجا برسم نمونه چند کلمه‌ای را از آن نقل مینمایم:

آب زیرگاه = کسی را گویند که چون کسی کاغذی بنویسد بسرقت نظر مطالب آنرا برخواند و نداند که «من نظرفی کتاب اخیه کم ن ظرفی...»
احمق = کسی را گویند که کارهای خودش را اصلاح نتواند و همیشه

(۱) - داستانهای فکاهی مولوی مشهور است (مراجعه شود بکتاب «بانگ نای، یا داستانهای مثنوی») ولی سنائی هم با آنهمه زهد و تقوی داستانهایی دارد که بوی هرزگی میدهد و رویه‌مرفته فکاهی است و از آنجمله است مثلاً داستانی که باین بیت شروع میشود: «زنگی‌ئی زشت بود در بغداد - دودرم داد...» و یا داستان دیگری که بیت اولش از اینقرار است:

«آن جوانی بدرد مینالید گفت پیری چو آنچنانش دید»

(۲) - مراجعه شود بمجله «راهنمای کتاب» شماره‌های شهریور و مهر ۱۳۴۱ شمسن.

آمورش غیر منظم است ولی در پی اصلاح کارهای مردم برمیآید و تکلیف از برای دولت و ملت معین میکند .

بقرج (۱) - آوازه خوانی را گویند که قبل از خواندن چندان عذرخواهی کند که دوش پیاز خورده‌ام و برویش ماست تناول کرده‌ام و آوازم خشن شده‌است و نمیتوانم بخوانم و آقندر ناز کند تا حضار را جان بر لب آورد و شوقشان بازپس رود .

در باره تأثیر ادبیات فکاهی که «گمدی» یعنی نمایشنامه‌های خوشمزه را هم باید قسمتی از آن دانست کتابهای بسیار نوشته شده‌است و رو بهمرفته مطلب روشن‌تر از آنست که محتاج دلیل و برهان باشد .

امروز روزنامه «توفیق» که خلف‌الصدق روزنامه فکاهی قدیمی «ملانصرالدین» گردیده است مانند او در لفاف فکاهیات مصدر خدمت بزرگی در گفتن حقایقی که باصطلاح فرنگیها «تابو» نیست (یعنی گفتنش مجاز نه بیجا) در باز کردن چشم و گوش مردم ایران انجام میدهد و شاید بتوان گفت درین میدان که مستلزم شجاعت و شهامت و حتی سیاست و تدبیر است یکه‌تاز گردیده است و مردم هم حق این خدمت را میشناسند و «توفیق» برای بسیاری از ایرانیان (و از آن جمله خود من) از حواجی ضروری گردیده‌است و همه «چون گوش‌روزه‌دار برالله اکبر است» در انتظار آن ساعت شماری میکنیم .

روزنامه توفیق از چند جهت سزاوار تکریم و تمجید است . اولاً چهل و چهار سال است که انتشار مییابد و در محیطی که بطور عموم بسیاری از امروزها بغردا نمیرسد ادامه این روزنامه، در مدتی قریب به نیم قرن دلیل بارزی است بر حسن اداره و ترتیب و تنظیمی که در آموزش حکمفرماست و چنین امری بلا تردید مستحق تعظیم و احترام است .

ثانیاً روزنامه «توفیق» گذشته از آنکه با ثبات قدم کم نظیری مصدر خدمات اجتماعی و اخلاقی و وطنی گردیده است و درین طریق پافشاری دارد و جا دارد که برای ما همه سرمشق باشد، بمرور ایام کاملاً حکم یک مکتب ادبی را در زمینه فکاهیات پیدا کرده است و یک «اکیپ» یعنی گروهی از شعرا و نویسندگان فکاهی ممتاز و کاریکاتورکش عالی تربیت کرده است که در

(۱) - چنانکه میدانید این کلمه (امروز عموماً آنرا با غین نقطه‌دار مینویسند) درین اوقات معنی دیگری پیدا کرده که اشکال و دشواری و پیچیدگی را می‌رساند .

مملکت ما بی سابقه بوده است و لهذا آیا من حق ندارم که ازین راه دور با
اخلاصمندی بسیار صمیمی و صادقانه بجان و عمر و عزت و دولت توفیق عزیز
و قاطبه کارکنان شما دعای خیر بفرستم و بقاء و دوامش را از خدائی که ما بندگانش
را بخیر العمل خزانده است بخواهم ؟

پس بیش از این روده درازی را جایز نشموده و همینجا و راجی را
پایان میرسانم و از حد او نند خواستارم که بخوانند گمان و دوستان و دوستداران
و هواداران توفیق، که در داخله و خارجه بشمارند و همه چون من نریاکی
سرنا پا علافه و اشتیاق این تریاق جان پرورند قدرت و استطاعت عطا فرماید
که از دور و نزدیک در راه بقا و دوام و رونق و رواج روزافزون این
روزنامه خوب و محبوب، کمکهای مادی و مدهای فکری و معنوی برسانند و
خود توفیق را هم از توفیقات کامله و مواهب آسمانی برخوردار و از بلیات
ارضی یعنی حسادتها و سعایتها بدخواهانه برکنار بدارد.

زنو، اول مهر ۱۳۴۴

سید محمد علی جمال راده

« کم گوی و گزیده گوی چون در »
« تا از کم تو جهان شود پر »

مقدمه‌ئی برای فرهنگ توفیق

خوانندگان عزیز!

کتاب کوچکی که در دست شماست تاریخچه مختصری دارد که بد نیست از آن آگاه باشید. نخستین کسیکه دست بتألیف فرهنگ فکاهی زد «صاحب معظم نظام‌الدین عبیدزاکانی» پدرا دیبایات فکاهی ایران بود که آنرا در حدود سال ۷۵۱ هجری قمری در کتابی بنام «ده فصل» و تقریباً شامل دویست و پنجاه واژه تدوین کرد. کتاب «ده فصل» همانطور که از نامش برمیآید ده فصل داشت و هر فصل مربوط به موضوع خاصی بود و آنرا بترتیب حروف الفبا تنظیم نکرده بود. فرهنگ فکاهی عبید مختصر است ولی همان افتخار اینکار برای او کافیست.

از «ده فصل» که بگذریم کتاب دیگری بنام «تعریفات ملا دوپپاز» شامل کمتر از دویست واژه موجود میباشد که مقداری از واژه‌های آن همان واژه‌های ده فصل است و گویا «ملا دوپپاز» نام مستعار خود عبید باشد.

پس از «تعریفات ملا دوپپاز» این ابتکار شیرین متروک ماند و دیگر کسی بآن دست نزد تا اینکه تقریباً بیست و پنج سال قبل روزنامه توفیق دوباره آنرا زنده کرد و پس از آن بر اثر استقبال شایان توجه مردم، مجلات و روزنامه‌های دیگری نیز ب فکر افتادند که آنها هم فرهنگی فکاهی داشته باشند، اقدام هم کردند ولی متأسفانه موفق بادامه آن نشدند ولی در عوض در تمام این مدت تقریباً همیشه ستونی از روزنامه توفیق بفرهنگ فکاهی تعلق داشته است و نویسندگان و بخصوص خوانندگان خوش ذوق توفیق همه هفته

از چهارسوی کشور و هموطنان دور از وطن از افغانستان و پاکستان و هندوستان و عراق گرفته تا اروپا و آمریکا مطالب آنرا میفرستند و پس از تصحیح و دستکاری در روزنامه درج میشود.

همانطور که نوشتیم واژه‌های این کتاب نگارش یک شخص معین نیست و خوشبختانه دستمان باز است تا از لحاظ تعریف حق مطلب را ادا کنیم و امیدوار باشیم که حمل بر خود ستائی نخواهد شد.

«فرهنگ توفیق» نخستین کتابیست که صدها نویسنده دارد و بیش از بیست و پنج سال برای نگارش آن زحمت کشیده شده است. این کتاب عصاره ذوق لطیف و مظهری از طبع نکته پرداز ایرانی است، و انتقادی است که از زبان و نیش قلم صدها نفر بیرون آمده و بخوبی ذوق سرشار و طبع شوخ و نکته سنج و منقد ایرانی را نشان میدهد.

میگویند «خیر الکلام ما قل ودل ولم یمل» (سخن خوب آنست که کوتاه باشد، مقصود را برساند و ملالت نیازد) اگر این فرض را همچنانکه مورد قبول کلیه ادباست بپذیریم صفت «سخن خوب» بخوبی بر این فرهنگ صدق میکند چون؛ بسیار کوتاه است، مقصود را به بهترین وجهی میرساند و نه تنها «ملالت بار» نیست بلکه «ملالت بر» است.

تا کنون کتابی انتقادی تر از فرهنگ توفیق منتشر نشده است. البته بوده اند کتابهایی که فقط یک موضوع را گرفته و خوب هم از عهده انتقاد برآمده اند ولی کتاب فرهنگ توفیق را از لحاظ تنوع موضوعات مورد انتقاد باید بحق مجموعه صدها کتاب از آن نوع دانست. این واژه‌ها بترتیبی که در روزنامه چاپ شده بود دارای ایراداتی بود:

اولا - کسانی که آنها را برای درج در روزنامه میفرستادند اغلب مردم عادی بودند که ذوق فکاهی داشتند ولی فاقد مایه ادبی بودند و لازم بود از لحاظ انشائی و حتی املائی نیز تصحیح گردد، گر چه موقع چاپ در روزنامه این کار شده بود ولی لازم دیدیم آنها را مجدداً هم تصحیح کنیم.

ثانیا - در این مدت چندین ساله مطالبی که برای ستون فرهنگ توفیق بدقت روزنامه میرسد بی ترتیب چاپ میشد و بجای بود و وقتیکه

بصورت کتاب مستقلی منتشر می‌گردد نظم و ترتیبی در کار باشد و مثل فرهنگهای دیگر ، لغات بترتیب حروف الفباء بچاپ برسند تا هم بر لطف آن بیفزاید و هم خوانندگان عزیز در صورت لزوم بتوانند بسهولة واژه مورد نظر خود را پیدا کنند . اینکار هم گرچه زحمت فراوان و طاقت‌فرسائی داشت ولی خوشبختانه انجام گرفت .

ثالثاً - برخی از واژه‌های مندرجه در روزنامه لطف چندانی نداشت ، در این مورد سعی شد تا آنجا که ممکن است این واژه‌ها اصلاح شود . این کار شد و آنچه اصلاح پذیر نبود حذف گردید .

رابعاً - آنچه از واژه‌ها که زندقی و بی‌نزاکتی خارج از اندازه داشت از فرهنگ حذف گردید .

و اما در مورد «رساله ده فصل» و «تعريفات ملا دوپيازه» ،

در این مورد نیز کار ما «نقل بلا تصرف» نوشته‌های عبید نبود ، چه عبید بسبب قدیم نگاشته بود و بمذاق مردم امروز شیرین نمی‌آمد و از آن گذشته درک اصطلاحات آن زمان ، یعنی ششصد سال پیش ، برای بعضی از خوانندگان مشکل مینمود و همچنین تعدادی واژه‌های مستهجن داشت . لذا در این کتاب بیشتر بآن توجه شد که با سبکی امروزه پسند از آنچه زنده نیست استفاده شود .



اکنون که از زحمات تألیف این کتاب فارغ می‌شویم خوشوقتیم گتمایی را آماده چاپ کرده‌ایم که خوانندگان را در انتهای هر سطر به تبسم و تفکر وامیدارد . این کتاب نیش نوشین و گنه گنه‌ایست که در کسولوی شیرین ریخته شده باشد . امید است خوانندگان عزیز در آخر کتاب صدق ادعای ما را تأیید نموده و اعتراف کنند که تاکنون کتابی باین حد جامع و دلنشین نخوانده‌اند .

در خاتمه وظیفه خود میدانیم از تمام کسانی که با فرستادن این واژه‌ها ما را کمک کرده‌اند (که در واقع باید آنها را نویسندگان این فرهنگ بدانیم) صمیمانه تشکر کنیم و برای اینکه زحمات آنانرا در اینجا نیز نادیده نگرفته باشیم اسامی کلیه آنانرا در آخر کتاب (یعنی در آخر جلد دوم) بخوانندگان عزیز معرفی نمائیم .

دکتر عباس توفیق



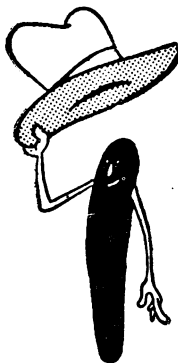
راجع بچهار هزار و سیصد و پانزده موضوع مختلف اگر خواستید
متلکی بگوئید یا مضمونی گوئید می توانید به ۴۳۱۵
واژه این کتاب که بترتیب حروف الفباء چاپ شده مراجعه
کنید و در عرض یک دقیقه حق طرف را بگذارید کف دستش!..



آب: یخ روغن نباتی خورده!



آبازور: چتر چراغ.
 آبازور: کلاه گیس لامپ.
 آب استخر: کلکسیون میکروب.
 آب اماله: مسهل بدشانس!



«آ»: الفی که کلاه سرش گذاشته اند!
 آب: روغن نباتی بی درد سروبی ضرر
 (وبی تبلیغات) !
 آب: روشنائی کار شیر فروشها !

«آب یخی»: کسیکه از راه «آب»

«نان» میخورد!

آپاندیس: کوچۀ بن بست بدن!

آپاندیس: دست انداز روده!

آپاندیس: حرف اضافه روده!

آتش: مادر شوهر پنبه!

آتش: زغال خجالتی!

آتشپاره: آتش کوچک!

آشفشان: اسهال زمین!

آشفشان: استفراغ کوه.

آشفشان: فندک خدا.

آشفشان: کوه عصبانی!

آشگردان: چرخ فلک زغال!

آشگردان: اتوبوس در تابستان.



آشگردان: قمر مصنوعی وطنی!

آب اماله: آسانسور طبیعی!!

آب پاش: دوش سیار.

آبجو: مشروب ترسو «؟»

آب خشک کن: حوله کاغذ!

آبدوغ خیار: آبگوشت سفید.

آب راکد: آینه فقرا.

آبشار: رودخانه هوایی!

آبشار: فواره سر بزیر!

آبکش: سرند آشپزخانه!

آبکش: تور ماهیگیری برنج (!)

آبکش: ظرف تیر باران شده!

آبکش: دوش سیار!

آبگوشت: سوپ باستانی.

آبله: دست انداز صورت.

آبله: صورت اسپرتی!

آبله رو: آدم کرمو!

آبله رو: اسفنج بی خاصیت.

آب لیمو: سر که متمدن!

آب نبات ترش: شیرینی بد اخلاق!

آب هویج: بنزین ژیکولو!؟

آب هویج: مسهل ژیکولو پسند!

آب یخ: دسر فقرا!؟

آب یخ: کنیاک فقرا.

آب یخ: کیمیای تابستان!

آرنج : لولای دست !
 آرواره : صندلی دندان!
 آروغ : کمپرس معده !
 آروغ : سمفونی معده .
 آروغ : سسکه وحشی !!
 آروغ : ارکستر جاززوده !
 آروغ : پیش در آمد « عافیت
 باشه » !
 آروغ : قبض رسید غذا بمعده !
 آروغ : باد کمراه !
 آروغ : توپ شکمی .



آزمایشگاه : جائیکه خون مردم
 را درشیشه میکنند !

آسانسور : زندان موقت !
 آسانسور : پله تحصیلکرده !!
 آسانسور : حمال برقی !
 آسانسور : پلکان تنبلها .
 آسانسور : پله پرنده !

آشگردان : منقل هوایی .
 آجر : باخته ساختمانی .
 آجر : استخوان ساختمان .
 « آچسن » : اسم خارج از نزاکت !
 آخور : رستوران الاغ !
 آخوندك : آخوند حشرات !
 آدامس : لقمه سمج !
 آدامس : سماق شیرین !
 آدامس جویدن : نشخوارزنانه !
 آدم و حوا : مواد اولیه بشر .
 آدم آبله رو : اشانتیون اسفالت
 تهران !

آرایشگاه : دارالخلافه زیگولو .
 آرایشگاه : محل اجتماع دختران

بی مشتری !
 آرایشگر : واکی صورت .
 آرد : خاک اره کندم !

« آرسن لوپن » : فرانسوی
 « انکلیسی » ! ؟



آرشه : شوهر ویلون !

آشپزخانه : محل راند ووی آقا
و کلفت !



آشپزخانه : میعادگاه عشاق !
آش رشته : خوراک کرمکی !
آش رشته : مربای نخود ولوبیا .



آغا محمد خان : مرد کویسم !!
آغا محمد خان : کل ناشکوف !
آغا محمد خان : مرد قاچاقی !
آغا محمد خان : موجودیکه
معصوم بدنیا آمد و معصوم
از دنیا رفت !..
آغا محمد خان : کسیکه شبها
راحت میخواهید !!

آسانور: آلونك متحرك !
آسانور: تابوت سیخکی !
آسانور: «ماشین شخصی» کارمندان

دون پایه!

آستر: زن لباس .

آستر: زیرشلواری کت !!

آستین: دستمال خود کاربینی !

آستین: فنداق دست !

آسفالت: کاهگل فرنگی !

آسفالت: اطوی خیابان !

آسفالت شهرتاری : اوراقچی

مدرن !

آسمان : آقابالاسرزمین.

آسمان : طاق بی ستون !

آسمان : قالی خدا !

آسمان : خیمه زمین !

آسمان : چترزمین (منتهاچتری

که هم آب پس میدهد هم

آفتاب !?)

آسمان قرمبه : آروغ عزرائیل!

آسیا : قاره ای که تازه دندان

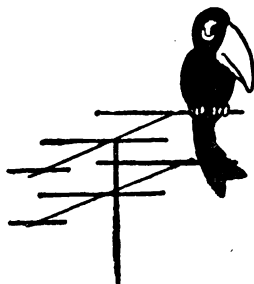
«عقل» در آورده !

آسیاب : هونگ اتوماتیک !!

آشپزخانه : مدرسه خدیجه سلطان!

آشپزخانه : معده منزل !

آلباژ: ائتلاف فلزات .
 آمپول : سیخونك آدم !
 آمریکا : بنجلستان !
 آنتن : بیلاخ پشت بام !



« آنتن تلویزیون » : آپارتمان

شش طبقه کلاغ !

آنیتا کبرك : گرمترین یخ جهان!

آه : دود سیگار «غم» !

آهار: آسفالت یقه !

آهك : پیرزن جامد !؟

آهك : سنگ روغن نباتی

خورده!

آهك : آه کوچولو!

آهنربا : دلدادۀ آهن !

آهن ربا: بریثیت باردوی فلزات!

آهنگ غربی : موسیقی خارج

ازدین.

آغوش مدیرکل : فرودگاه

ماشین نویس !

آفت : کرم رفاص «؟»

آفتاب : ساعت فقرا !

آفتاب : آتش پاره ای که همه دورش

میگردند !

آفتاب : بخاری فقرا .

آفتابه : خورشید ماده !

آفتابه : ظرف بی تربیت !

آفتابه : لولهنگ مدرن !

آفتابه : کاریکاتور گلاب پاش !

آفتابه : میل زورخانه کارمند .

آفتابه : زندان موقت آب !

آفریقا : ذغال دونی خدا !؟

آفریقائی : ذغال کوشتی !

« آقا ببخشید » : دنباله مردم

آزاری .

آوردئون : پیانوی بغلی !

آگهی استخدام : علاج بیکاری

بمدت دودقیقه !

آلاسکا : یخ دسته دار!

آلبرتو «سور» دی : هنرپیشه

سورچران!

آلبوم عکس : دفترچه خاطرات

مصورا!

آلپ : هر کول کوهها !



آهو: کوسفند بیابانی !

آهو: جت حیوانات !

آهوئی : ساق پای کلفت زن

مردم !

آینه : شیشه عمر دختران حوا !

آینه : تلویزیون ارزان قیمت !

آینه : عکاس فوری !

آینه : قبله خانمها .

آینه : آب سرپا یکی !؟

آینه : عشوه گاه خانمها !

آینه : چیزیکه مردم در آن فقط

محاسن خود را جستجو میکنند

آینه : مستشار زیبایی خانمها .

آینه : شیئیء «رک گو» .

آینه : سند محکومیت زشتها !؟

آینه اتوبوس: چشم عقب راننده!

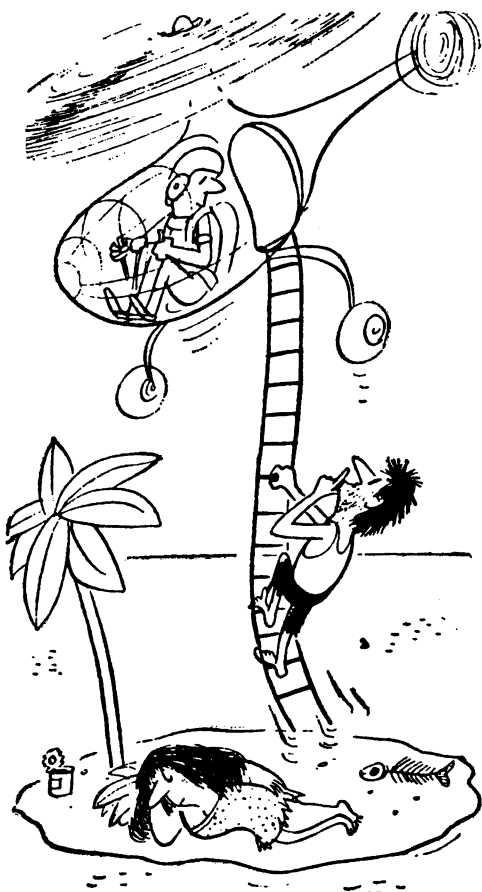
آینه تاکسی: تلویزیون شو فرها «؟»

خنده بر ریش دهر باید کرد

با غم و غصه قهر باید کرد

دشمنت بر غم تو گر خندد

خنده کن تا که لب فرو بندد



- هیس س س س ...! بیا زخم بیدار نشه! ...!

❁ احمق خواند شبی
توی کتابی که اگر ریش ،
بلندیش ، زیك قبضه شود
بیش ، هر آنکس که بود
صاحب آن ، احمق و بیعقل
و شعور است ، گرفتار غرور



□ □ □ نشان حماقت!

است ، ز ادراك بدور است ، خرفت است و جسور است ، چه گویم
که چه جور است . چو افتاد بدین مسئله آن آدم ریشو نظرش ،
خوردتکان دل بیرش ، سوخت ز وحشت جگرش ، فکر بدی
زد بسرش ، گفت مبادا سروریش مـن درویش زیك قبضه
فزون باشد و تأثیر جنون باشد و هر کس که نگاهی برخ
بنده کند ، خنده کند ، مسخره سازد من بی برگ و نوارا .
❁ زین جهت گشت روان در جلو آینه و ریش خودش را
وسط مشت گرفت و نظری کرد و بدید آنکه زیك قبضه دوا نکشت
فزون است لذا در دل خود گفت چه خوبست دوا نکشت از آن
کم بکنم ، در پی این فکر زته ، ریش خودش را وسط دست
گرفت و بسرشعله آتش نگهش داشت که تا آنکه دوا نکشت
زیادیش بسوزد! ولی از شعله چنان آتشی افتاد بریشش که
بیک مرتبه سوزاند همه دست و سر و صورت آن بی سروپارا!
❁ مردم محنت زده فریاد زنان رفت و خودش را وسط
حوض بیفکند و بدین نحو چو خاموش شد آن آتش سوزنده ،



زنوسوی کتاب آمد و در حاشیه
صفحه نوشت اینک: «بلی، ریش بلند
است نشانی ز حماقت که هم الساعه
بمن هم شده معلوم و در آن هیچ
دهی نیست دگر چون و چرا را!
«دههد میرزا»



ابرو: زبان دوم بدن !
ابرو: طاق نصرت چشم !
ابرو: سخنگوی لال .
ابرو: پیچۀ چشم !
ابرو: خط سرحدی پیشانی !
ابرو: سایه بان چشم.
ابرو: کلکیر چشم .
ابرو: طاق نمای چشم .
ابرو: کمان پشمی !
ابرو: کمک دندۀ زبان !?

ابرو: رو بنده خورشید !
ابرو: سایبان متحرك !
ابرو: لك وپیس آسمان !
ابرو: مادر باران !
ابرو: تشك فرشته ها !
ابرو: رودل زبان آسمان !?
ابرو: ماشین آب پاش خدا !
ابرو: عینك دودی خورشید .
ابرو: چتر بی دسته .
ابرو: دود سیگار ملائکه !

اتوبوس دو طبقه : فشاردو ضربه.

اتوبوس دو طبقه : اتوبوس

خجالتی !

اتوبوسهای فعلی : ماشین حمل

گوشت .

اتوبوسهای قبلی : اطاق انتظار!؟

اتومبیل: جرثقیل جنس لطیف «؟»

اتومبیل : خلوتگه عشاق !

اتومبیل : اطاق خواب متحرك!

اتومبیل : اسب آهنی !

اتومبیل : «زن گیر» !؟!



اتومبیل سواری : رختخواب

چرخ دارا

اثر انگشت : امضای بیسوادها !

اثنی عشر: روده از بیخ عربا

اثنی عشر: روده ریاضی دان !

اجل : حکم خاتمه خدمت !

احتکار: حرفه اشرافی!

احساساتی : سماورزود جوش!

اختر: کل ماده!

اخطار: تودهنی «مجلسی»!

اخم : فیکورمادرزن !

ابرو: سبیل چشم !

ابرو: خطی که باپشم نوشته شده!

ابرو: آفا بالاسرچشم .

ابوریحان بیرونی : شاعر مسهل

خورده !

اپرا : تعزیه فرنگی !

اتم : لولوخورخوره سیاسی !

اتم : ذره عصبانی .

اتوبوس : منکنه سیارا!

اتوبوس : زایشگاه مردانه !

اتوبوس : «اتوماچ» !

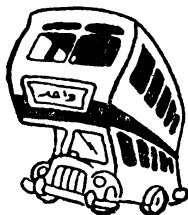
اتوبوس : باشگاه ورزشی متحرك!

اتوبوس : ناکسی شکموا!

اتوبوس : کهواره همگانی !

اتوبوس بنز: سیرک وطنی ؟!

اتوبوس بنز: فشارقبردنیائی !



اتوبوس دو طبقه : کجاوه مدرن

اتوبوس دو طبقه : ماشین سرخ

پوست !

اخم : خنده مادرزن !

اداره : اطاق خواب !

اداره : تنبل خانه .

اداره کاربایی : سماق فروشی !

اداره هواشناسی : فالگیر رسمی !

اداره : آتش نشانی بدن !

ادوکلن : کلاب متمدن !

اذان : ساعت عمله !

اذان : آواز مذهبی !

اذان : زنگ اخبار افطار .

« ارتشاء » : هموزن « ارتقاء » !

اردنگ : جفتك آدم .

اردنگی : هندل آدم !

ارزانی : مرغیکه از قفس پریده !

ارمک : ملافه دختر مدرسه !

اره : کارد مسن ؟

اره : هزار پای فلزی .

از خود راضی : نوکر تعظیم طلب !

ازدواج : شرکت سهامی بچه

سازی !

ازدواج : عامل برقراری مدد معاش

اولاد !

ازدواج : خودکشی بدون اسلحه !

ازدواج : حکم آزادی زن !

ازدواج : جریمه عشق !

ازدواج : کودتای زندگی .

ازدواج : محکومیت مایح !

ازدواج : امتحان نهائی دختر !

ازدواج مجدد : « غلبه هوس بر

تجربه » ؟ !

ازگیل : سمنوی هسته دارا ؟

ازدها : مارورزشکارا !

اسب : خر خوش اندام ؟



اسب : خرشوالیه !

اسب : بنزین درشکه .

استثمار : برادر استعمار .

استخاره : وزیر مشاور اشخاص

بی اراده .

استخاره : راهنمای بی زبان !

استخاره : قرعه کشی خدا پسندانه !

استخر : آبریز گاه عمومی !

استخوان : گوشت فقرا !

استخوان : چلو کباب سگ !

استخوان : آدامس سگ !

استکان : نوچه سماور !

«استر» ویلیامز : هنرمند چموش !

استکان : آبریز گاه قوری !؟



استودیو: دفتر ازدواج و طلاق !
 استودیو: بنگاه معاملات هنری!
 استودیو: جائی که ده برابر
 فیلمهاش بچه تحویل اجتماع
 میده !

استودیو: فروشگاه هنر!

استودیو: زایشگاه هنری!

استیضاح : «شب بیادم باغ !»

«اسرافیل» : شیپورچی اموات!

«اسرافیل» : بلندگوی قیامت !

اسکاتلندی: کدای سامره فرنگی!

اسکلت : مانکن گوشت !

اسکلت : داربست گوشت !

اسکناس : کاغذ بلهوس.

اسکناس : کاغذ خوشبخت!

اسکناس: کاغذ دوست داشتنی!

اسکناس : معشوقه جیب !

اسکناس : جواز زندگی .

اسکناس : ویزای خروج از

مقررات .

اسکناس : کاغذ همه کاره .

اسکناس : کاغذ عزیز دردانه .

اسکناس : کاغذ مادی !

اسکناس : مولد شخصیت !

اسکناس : کارت ورود بهمه جا!

اسکیمو: یخ به سیخ کشیده شده.

اسهال : کودتای معده .

اسید : مادرزن فلزات !

اشتباه : همسایه «حقیقت» .

اشرافی : مردمان سگ دوست !

اشقی الاشقیاء : مردیکه علاوه

بر زن عقدی ، زن صیغه هم

دارد!!

اشک : «آبی» که برای «نان»

میریزیم .

اشک : درآمد چشم !

اشک : روشنائی کارخانمها .

اشک : دسر غصه !

اشک : صادرات غم !

اشک : آبنمای صورت !

اشک : عرق چشم !

اشک : پولساز خانمها !

اشک : ادرار چشم !

اشکنه : آبگوشت تخم مرغ .

اشنو : سیکار آخر برج !

اعتصاب : «فهر» سیاسی !



اعدام : دسر جنایت !

اعماق اقیانوس : محل تصادف زیر

دریائی های امریکا با

موشک های خودشان !



افسار: ترمزدستی الاغ .

افسار: کراوات الاغ .

افطار: چیزیکه روزه دارهاروزی

یکبار وروزه خورها روزی

۳ بارمیکنند .

اشنو: سیکار کازوئیلی !؟

اصطبل : هتل پانسیون حیوانات!

اصغر قاتل : درا کولای وطنی !

اطاق انتظار: خوابگاه مراجعین.

اطاق جراحی : قصابخانه مدرن!

اطاق خالی : نعمت بازیافته !



اطاق مدیر کل : کارگاه بافندگی

خانم ماشین نویس !

اطاق ناهارخوری : بهشت شکم!؟

اطلاعات بانوان : زن مطبوعات!

اطو: ماله لباس .

اطو: جاده صاف کن لباس .

اطو: بام غلطان لباس (۱)

اطو: تعلیم دهنده پیراهن .

«اظهار تاسف» : کمک اعیان و

اشراف !

اعانه : کدائی موقرانه .

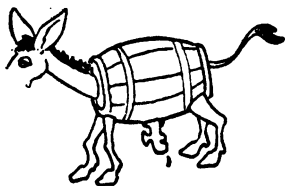
اعتبارنامه : جواز کسب و کلا!

الف : ستون فقرات الفبا!
 الله کلنگ : آسانسور وطنی .
 انگو : انگشتر مچ !
 الهام : بی سیم خدا .
 امامزاده : مطب مجانی !
 امتحان : کمتر محصل .
 امتحان : مجلس ختم یکسال درس خواندن !
 امتحان شفاهی : استنطاق دانش آموز .
 امر محال : اینکه زنی بشوهرش بگوید امسال لباس نمیخواهم .
 امروز : دیروز فردا !
 امشی : عرق حشرات .
 امشی : گاز خفه کن حشرات .
 امشی : بمب هیدروژنی مکس .
 امشی : گاز اشک آور حشرات !
 امنیه : آجان بیابانی !



امین آباد : آزمایشگاه کدشناسی!
 امین آباد : کلکسیون کدا !

اقیانوس : ابوی دریا .
 اقیانوس : شبنمی که پشت رادیو برود !؟!
 اقیانوس : استخر خدا !!
 اقیانوس اطلس : استخر موشکهای ینکه دنیا !
 اقیانوس اطلس : فرودگاه آبکی .
 اقیانوس اطلس : آب موشک دوست !
 اقیانوس اطلس : کاراژ موشک!
 اقیانوس اطلس : کره ماه آمریکا!
 الاغ : خواننده موزیک سرخودا
 الاغ : سواری نمره (۰)
 الاغ : تاکسی دهات !
 الاغ : اتومبیل بی شعور؟!
 الاغ : کادیلاک آخوند !



الاغ : مخزن آبجو !
 الاغ : هنرمند حیوانات .
 الاغ : تاکسی دم دار!
 الاغ : خرتربین حیوانات (؟)

امین آباد : مجمع الفقرا .
 امین آباد : هتل گداها !
 انار : میوه خجالتی !
 انار : میوه حامله !



انبر : پاهای بیجوراب ولاغرز نه‌ای
 سیاه سوخته !
 انبر : جرثقیل تریاکیها!
 انبر : انگشت مصنوعی !
 انتخابات : قافالی لی ملت !
 انتشارات و تبلیغات : انتشارات
 وطبلیغات !

انتظار خدمت : استراحت اجباری .
 انسان : میمون دم بریده !
 انشاء : درد دل دانش آموزا
 انشاءالله : روزمره دروغگویان !
 انشاءالله : وعده بدهکار به طلبکارا
 انعام : حق و حساب مشروع .
 انقلاب : مسهل سیاسی .
 انکرالاصوات : صدای مادرزن !؟

انگشت : انبرسیکار!
 انگشت : مهندس حفار در رشته بینی
 شناسی ؟
 انگشت : آنتن دست !
 انگشت : جاروی دماغ !
 انگشت : مقنی بینی !
 انگشت : چرتکه بی پولها .
 انگشت : فاشق چنگال طبیعت .
 انگشتانه : کلاه خود انگشت .
 انگشتانه : کلاه اونیفورم انگشت .
 انگشتانه : نوه سطل !!
 انگشتانه : لیوان موش !
 انگشتانه : چکمه انگشت !
 انگشتانه : قن‌داق انگشت !
 انگشتانه : سطل آبله روا!
 انگشتر : قلاده انگشت !؟
 انگشتر : کمر بند انگشت .



انگشتر : کردن بند انگشت !
 انگشت طفل : مسواک دماغ !
 انگلستان : خاک مرد درند خیزا
 انگور : میوه الکلی !
 انگور : قرص شراب .

انگور: غوره بالغ !

انگور: فرودگاه زنبور.

انگور: مادری که با دختر او

عمل حرام میکنند !



انگولک بچراید : اوسا چسک

نامه !

انگولچی : مردم آزار کتبی !

«او!» گاردنر: هنرپیشه متعجب!

اوشان : محل سوم شخص ؟!

اول برج : زبانزد کارمندا !

اول برج : عید کارمندان !?

اول برج : مایه رؤیای اداریها !

اول ندامت : فردای عروسی .

اهن : زنگ اخبار مستراح !

ایران : کشور فکاهی !

ایستگاه اتوبوس : میعادگاه

انتظار!

ایستگاه اتوبوس : پاتوق بی

ماشین ها !

ایستگاه راه آهن : کارا زقطارا!

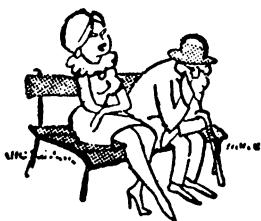
آن کزو آدمی بود زنده

چه تواند بود بجز «خنده»؟

خنده هر درد را بود دارو

خنده غم را زد کند چارو!

بیمه همراه



رئیس شرکت بیمه به مرد
سالخورده‌ای که برای « بیمه
عمر » با مبلغ قابل توجهی
مراجعه کرده بود گفت :
- شما چند سال دارید ؟
- شصت و دو سال .

- ولی مافقط تا شصت سالگی اشخاص را بیمه می‌کنیم .
- درست است که من شصت و دو سال دارم ولی از یک جوان
سی ساله با نشاط تر و سر حال ترم .

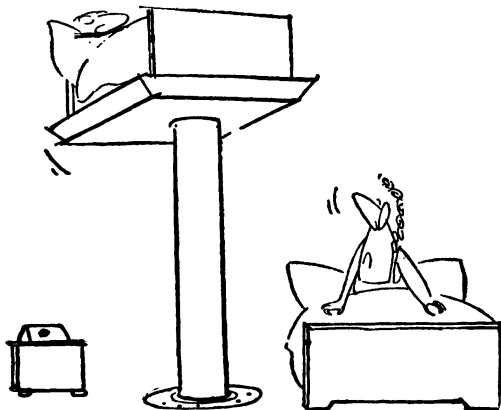
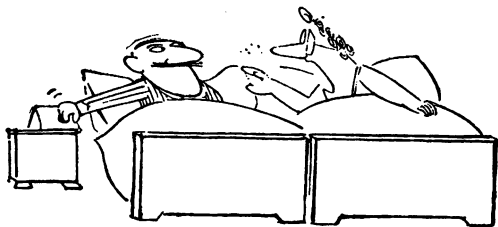
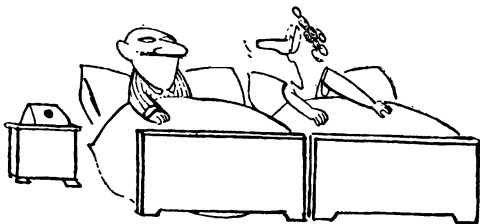
- حالا که اصرار می‌کنید، هفته آینده تشریف بیاورید
تا توسط پزشک این شرکت تحت معاینات لازم قرار
بگیرید .

- خیلی متأسفم، هفته آینده نمی‌توانم چون باید به
عروسی پدر بزرگم که در شهر مجاور است بروم .
- چي ، پدر بزرگ شما هنوز میلش می‌کشد ازدواج
کند ؟

- واله او چندان میلی ندارد ولی پدرش مجبورش
می‌کند که عروسی کند .

- بسیار خوب بعقیده من « معاینه پزشکی » از
شما لزومی ندارد قرارداد را امضاء بفرمائید !

«اختراعات:»!



برای فرار از پر حرفی عیال!!



توی « فولی برژه » کار
میکرده!

بابا ظاهر عریان : شاعر سکسی !

باج سبیل : مالیات جاهل !

« باجی » : زوجه « حاجی ».

باد : نسیم قلچماق !

باد : ویتامین لاستیک !

باد : کولر فقرا !

باد : موتور ابر!

باد : سپور خدا .

باد : هوای عصبانی !!؟

بابا آدم : آدم تابستانی !
بابا آدم : آدم بی پدر مادر.



بابا ظاهر عریان : کارمند شاعر!

بابا ظاهر عریان : شاعری که سابقاً

بادمجان : نوکر خیار چنبر!

بادمجان : باطوم خوراکی!

بادمجان : خیار عزا دار؟!!

بادمجان : باطون نباتی !!

بادمجان : کدوی حبشی!

بادیه : آبریز گاه دیزی!

باران : عزق ابر!

باران : تف ابر!

باران : دوش زمین .

باران : تشرش افلاک .

باران : اشک ملائک!

باران : اسهال ابر!!

باران : آب بدون میراب .

باران : ابراز سفر بر گشته!

بازار : خیابان با حجاب!

باز پرس : نکیر و منکر این دنیا!

بازرس : سرخر قانونی .

بازو : تکیه گاه عشق .

باستان شناس : عاشق خرابه!

باستان شناس : قبر کن تحصیل -

کرده!

باسلق : سوسیسی ایرانی.

بادام : چلو کباب مرتاض!

بادبادک : هواپیمای وطنی .

بادبادک : کاغذ پرنده!

بادبادک : سفینه‌ای که هرگز

بداخل اقیانوس اطلس

نمیافتد !!

بادبان : موتور پارچه‌ای .

بادبزن : پنکه فناتیک!



بادبزن دستی : کولر حصیری!

بادبزن حصیری : کولر عهد بوق!

بادبزن حصیری : تبر زین خانمها!

باد صبا : پستچی «حافظ»!

بادکنک : لاستیک آبستن؟!!

بادکنک : ساندویچ هوا!

بادکنک : بمب روغن نباتی

خورده!

بادکنک : مدیر کل کوچولو!

بادکنک : چیزیکه بافوت آبستن

میشود !!

بادکنک : ترب سیاه مرتجع؟!!

بادگستری : مقبره خانوادگی

پرونده‌ها!

باغچه گل : حرمسرای بلبل !!



باغ وحش : عصر جمعه لاله زارو

استانبول.

باك : معده اتوموبیل !

بال : موتور كفترا !!

باشش : همسر قلبی !

باشش : آقا بالاسر رختخواب .

باشش : دلمه پنبه !

باشش : تشك سر .

بالكن خانه : چشم انداز چشم چرانها

بام غلطان : متكای سنگی .

بام غلطان : ساندویچ سنگ !

بام غلطان : متكای مرتاض !

بام غلطان : متكای عصر روغن

كرمانشاهی !

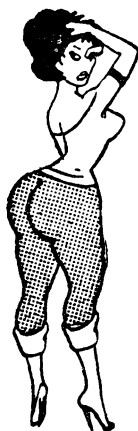
بامیه : خرماي زرد پوست !

بانك : صندوق نسوز اغنيا !

بانك : آب انبار اسكناس !

بانك : يخچال پول .

بانك : آسایشگاه اسكناس !



باسن : ديفر نسيال بدن !

باسن : تشك متحرك !

باسن : توپي بنام هوس !

باسن : معدن هنر !

باسن : فرودگاه نگاه !

باسن : لرزونك زنانه !

باسن : نیمکره جنوبی بدن !

باسن : دم كنی لرزان !

باطری : صندوق پس انداز برق !

باطل : عمر زناشویی !

باطون : سخنگوی آجان (!)

باطون : لنگه كفش پاسبانها !

باغبان : سلمانی باغ .

بچه : ساعت شماطه دار!
 بچه : چغاله آدم!
 بچه : تنها میوه‌ای که بحد و فور
 درخانه فقرا یافت میشود!
 بچه : خبر نگار خانوادگی!
 بچه‌داری : عروسک بازی کننده‌ها!
 بچه شیر خوار : مزاحم نیمه
 شب !!
 بحر احمر : دریای خجالتی!
 بحر طویل : شعریکه مخترعش
 حتماً زن بوده .
 بحر طویل : شعریک کیلومتری!
 بحر طویل : شعر ترمز بریده!
 بخار : دود آب؟!
 بخاری : تنور مدرن!
 بخاری : کرسی بی حجاب .
 بخاری : چیزی که « حرارت »
 دارد ولی « بخار » ندارد؟!
 بداختر : آنکه بدختر گرفتار
 است .
 بدمعامله : آشنا بسوراخ سمبه‌های
 عدلیه!
 بدن : مجسمه طبیعی!
 بدن : چوب رختی لباس !!
 برانکار : ذنبه آدم!

بانك صادرات : محل تمرین
 آرسن لوپن!
 باتکهای سویس : کلکسیونر
 پولهای ایران!
 بانك ملی : جیب‌ملت، برای دست
 دولت؟
 بانوآفت : سیلوا کوشینای کلاه
 مخملی‌ها!
 بانومهوش : سوفیالورن دولاپهنا!
 بایگانی : قبرستان نامه‌ها!
 بایگانی : اداره بازنشستگی
 پرونده‌ها .

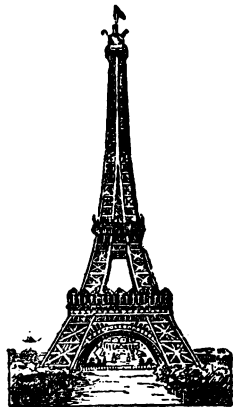
«ب . ب» : گربه بی سبیل

«ب . ب» : زن مشترك المنافع!
 ببخشید : کلمه‌ای که اگر آدم
 کسیرا کتک بزند میتواند با
 گفتن آن دهان طرف را
 ببندد!



بچه : حاصلضرب زن و مرد؟!
 بچه : انسان چهارپا .

بربری : نان وحشی !



«برج ایفل» : بیلاخ فرانسه !!

برس : قشوی سر.

برس : قشوی آدم !؟

برف : باران ریش سفید !!

برف : پشمک فقرا !

برف : شوره سر آسمان !

برف : پنبه آبدار؟!

برف : ریش آسمان .

برف : ملافه زمین .

برف پاک کن ماشین : پاروی مست!

برق : چیزی که باید شمع برداشت

ودنبال آن گشت !

برق : چراغ موشی بی نور!

برق : شمع متجدد .

برق ایران : اسباب خجالت «ادیسن»!

برق شهر تاری : چراغ خواب !

برگ انجیر : مایوی ننه حوا !

برگ پیازچه : تونل سبزیجات؟

برگ توت : چلو کباب گرم

ابریشم !

برگ مو : بقچه دلمه !؟

برگ مو : پالتوی دلمه .

برنز : طلای قلابی !

برنز : فلز حرامزاده .

بره : کوسفند کال !

بریانتین : وا کس مو .

«بریونی» : لب خانمهای لب کلفت

که ماتیک هم بهش میمالند .



بز : ملای بی نماز!

بز : ریش سفید حیوانات .

بز : پروفسور احشام !!

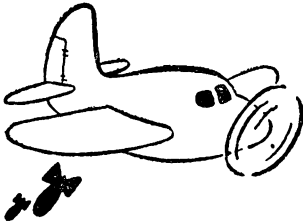
بستنی : لبوی تابستانی .

بستنی : برف قیمتی !

بلیت : تسبیح مسافرین اتوبوس!
بلیت اتوبوس: چک تضمین شده
ژیکولو!

بلیت اتوبوس: کوپن معطلی!
بلیت اتوبوس: چیزیکه از هنگام
خریدن ناموقع استفاده احتیاج
به سه نوبت ریش تراشی
دارد!

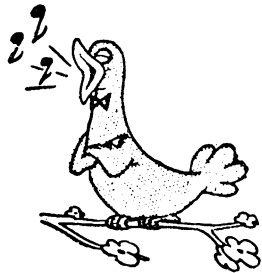
بلیت اتوبوس: کارت ویزیت
بلیت فروش!
بلیت بخت آزمائی: مالیات بر
آدم طماع!
بلیت بنز: تقویم دوریالی.



بمب : مدفوع هواپیما!
بمب اتم : مادرزن دنیا .
بمب اتم : فضلۀ سیمرغ!
بنا : کسیکه مصالح ارباب رازیر
پامیگذارد!

بشقاب : لیوان پلوخوری!
«بسم الله!»: یعنی بگو: «نوش جان!»
بطری : باطون شیشه‌ای .
«بقیدسه فوریت» : العجلة من
عمل الشيطان!
«بقیه دارد»: نویسنده شهیر
مطبوعات!!

بکس بازی : کتک کاری باقاعده!
بالال : میوه ریشوا!
بالال : دسته بیل شیرهارا!
بالال : خیارساچمه نشان!
بالال : سازدهنی طبیعی .
بالال : میوه باحجاب .



بلبل : پرنده موسیقی دان .
بلبل : خواننده بی نوازنده!
بلبل : حیوان موزیکال!
بلند طبع : آنکه هیچ ندارد!
بلندگو: حب اتم صدا!!



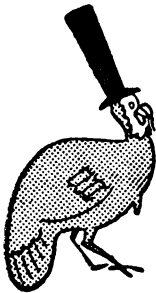
- بوزینه : هنرپیشه بی توالت !!
 بوسه : مقدمه هتك ناموس !؟
 بوسه : تصادف عمدی !
 بوسه : صفر! بر عشق.
 بوسه : شربت امراض قلبی .
 بوسه : تمبر عشق.
 بوسه : چلو کباب عشاق مفلس!
 بوسه : محبت عملی !
 بوسه : برداشت لب !
 بوسه : مزه مزه عشق !
 بوسه : چسب «اس - ماچ» !
 بوسه : سنجاق لب !



- بوسه : بهترین وسیله برای ساکت کردن زن!

- بنان (موز) : میوه هنرمند .
 بن بست : آپاندیس کوچه !
 بندتنبان : کراوات باستانی !
 بندتنبان : «حمایل!» بازاربها !
 بندتنبان : کلید دارشلوار!
 بندتنبان : افسارشلوار!
 بندتنبان : خط استوای بدن !؟
 بندتنبان : کمر بند باستانی !
 بندتنبان : کراوات کمر.
 بندگفش : پاپیون پا !
 بنز: ساندویچ انسان !
 بنز: اتوبوسی بنام منگنه !
 بنز: «میکرب شهر» !
 بنز: درمانگاه سیار سرماخوردگی!
 بنز: دیزی متحرکی که در آن «آدم میپزند» .
 بنز: کارخانه کتاب سازی «؟»
 بنز: مسهل دوزاری !
 بنز: اشانتیون جهنم !
 بنز: ماشین شخصی آژدان !
 بنز: زایشگاه همگانی !
 بنزین : نشادراتومبیل !
 بنزین : یونجه موتور !

بوسه : مهرسکوت .
 بوق : زنکوله اتومبيل !
 بوق : فرياد ماشين از دست راننده
 جلوئی!
 بوق : آروغ اتومبيل !



بوقلمون : مرغ میاسی !
 بوقلمون : سیاستمدار اصیل .
 بوکس : کتک کاری علمی (۱)
 بوکسور : ورزشکار کتک خور !
 بیابان : دانسینگ شترا
 بیابان : ریل شترا
 بیابان : جنگل کچل .
 بی پولی : سرمایه بیکار .
 بيد : درخت ترسوا
 بيدمجنون : درخت مزلف (۱)
 بيدمجنون : درخت متواضع .

بوسه : ماساژ لب !
 بوسه : ماچ «دوئوکس» !
 بوسه : میکرب مرض عشق !
 بوسه : ورزش لبها !
 بوسه : سلام عليك عشق .
 بوسه : قفل عشق .
 بوسه : بیعانه عشق !!
 بوسه : ازدواج لبها !
 بوسه : خمس و زکوة ژیکولت !!
 بوسه : زنک اخبار عشق .
 بوسه : چیزیکه بین دو نفر تقسیم
 میشود .

بوسه : آتش نشان عشق !
 بوسه : برات عشق !
 بوسه : تصادف عاشقانه .
 بوسه : جرقه عشق !!
 بوسه : قسط اول گناه .
 بوسه : پول خورد معاملات عشقی!
 بوسه : گناه فسقلی !



بوسه : استارت عشق .
 بوسه : نمبر پاکت ازدواج !
 بوسه : حرف ربط عشق .

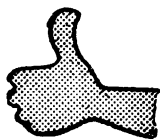
بیمارستان : تعمیر گاه انسان !
 بیمارستان : کشتار گاه با تشریفات !
 بیمارستان : اطاق انتظار آخرت !
 بیمارستان : مرزدنیا و آخرت !
 بیمارستان دولتی : پاطوق عزرائیل !
 « بینوایان » : کتاب زاغه نشین !



بینی : دولول صورت.
 بینی : قلیان خدا داد !
 بینی : سازمان آب بدن !
 بینی : ناودان سرا
 بینی : ناودان مغزا
 بینی : لوله اکروز بدن .
 بینی : سرخر بوسه !
 بینی : بینای کور باطن.
 بینی : « پریز » سر .
 بینی : دود کش صورت !
 بینی : عضو فراری از تشبیه شعرا !
 بینی : رادیانور بدن .

بیدمجنون : درخت دیوانه !
 بید مجنون : درخت عشقی !
 « بی سیم » : جن برقی !!
 بی سیم : تلفن بی پدر مادر
 « بیضی » : دایره ای که مسافر بنز
 بوده !

بیضی : دایره تو سری خورده !
 بیضی : دایره قرآ
 بیکاری : جریمه تحصیل !
 بیکاری : فراوان ترین کار !!
 بیکاری : مد روز !
 بیکاری : دسر تحصیل !
 بیل : جد خا ک انداز !
 بیل : قاشق فیل !
 بیل : جرثقیل آشغال !



« بیلاخ » : بفرمای وطنی !
 بیلیارد : کرد و بازی فرنگی .
 بیمارستان : دفتر ازدواج نرسها !
 بیمارستان : دستگاه تامین مرده !

کسیکه حرف زدن بلد بود!



اصغر و رضا بعزت غیبت
غیر موجهی که داشتند
برای ادای توضیح نزد
فرمانده احضار شدند .
اصغر سعی میکرد غیبت
خود را با دلائل و بهانه

بیماری و غیره موجه جلوه دهد ولی نتیجه‌ای نگرفت و به
یک ماه زندان انفرادی محکوم شد.

بعد از اورفیش رضا پیش فرمانده رفت. او که به
لکنت زبان دچار بود در موقع دفاع از خود گفت :

- جن ... جن ... جن ... جن ... جن ... جن ... جناب ...
... جناب سر .. جناب سروا ..

فرمانده قسمت از دیدن حال زار و طرز تکلم او که
آزرا نشانه ترس رضای پنداشت متاثر شد، او همان وحشت و
اضطراب را برای تنبیه او کافی میدانست و فریاد زد :
- یاالله برو گمشو ... اما دیگه از این غلطها نکن .
بیرون اطاق فرمانده دور فیک بهم برخوردند اصغرا از
رضا پرسید :

- خب ، چطور شد ؟

- هی ... هیج ... هیج ... آه ... آه ... آه ...
آزاد ... آزاد شدم ...

- چطور آزاد شدی ؟ ما که هر دو نفر تقصیرمان

یکی بود ؟

- آخ ... آخ ... آخه ... تو ... تو ... ح ..

حرف ... حرف ... حرف زدن ... حرف زدن بلد نبودی ؟!



پایون : کراوات افقی !

پایون : کاریکاتور سبیل

چخماقی !

پایون : کراوات دم بریده !

پایون : کراوات مد بالای

زانو!

پارا بلوم : بچه تفنگ .

پارازیت : سینه درد رادیو .

پارازیت : دست انداز صدا .

پا : ستون ثقی .

پا : جک بدن

پا : اتوبوس غیر واحد .

پا : طایر آدم !



پایون : سبیلی که درزیر کلودر

آمده !؟

پالتوپوست : پوستی که

«جانورش» عوض شده!؟

پالوده : بستنی کرمکی!

پالوده : آتش رشته یخ کرده .

پالون دوز : کریستیان دیورالاغ!

پاندول : کراوات - ااعت!

پانسمان : تعمیرزخم!

«پایان» : کتاب نویس معروف!؟

پاییز : فصل ترسو!

پاییز : بهارزمستان!

پپسی کولا : ماموراجرای آروغ.

پپسی کولا : سرکه شیرۀ ماشینی!

پتک : گوشتکوب افقی!

پدر : کارگردان خانواده!؟

پتو : معاون لحاف .

پتو : لحاف مودار .

پتو : لحاف پشمالو .

پر : قلم خودنویس آدم و حوا!

پر : شل پشه!

پر : جد قلم خودنویس .



پراکنده گویی : شعریکه فقط يك

مصراعش خوبست!؟

پارتي : اشعۀ x!

پارتي : «اسم شب» ادارات!

پارچ : آفتابۀ سرفره!

«پارس» : صحبت سگی!

پارکابی اتوبوس : دربان جهنم!

پاسبان : ژاندارم اهلی!

پاشنه : چک کفش!

پاشنه کش : قیف کفش!؟

پاکت : جیب کاغذ .

پاکت : رختخواب نامه!

پاکت : چادر کاغذ!

پاکت : اطاق خواب کاغذ!

پاکت : کت وشلوار کاغذ .

پاکت : طویلۀ کاغذ .

پاکدامن : دختری که فقط يك

رفیق داشته باشد!

پالان : پالتوی الاغ .

پالان : لباس خرکی!

پالان : جلیقه الاغ .

پالان : لباس چهارفصل الاغ .

پالان : کرسی الاغ!



پالتو : کت پوست کلفت!

پالتو : پدر کت .

« پزشك قانونی » : نوشداروی
بعد از مرگ!

پزشك قانونی : تنها پزشکی که
بیماران، سالم! از زیر دستش
درمی روند!

پستان : کمپوت شیر!

پستان : دمبل شاعرانه؟!

پستان : دست انداز سینه .

پستان : قوز مرتجع!

پستان : قلۀ دماوند بدن .

پستان : برق کیر بدن!

پستان : طاق نصرت سینه!

پستان : مستأجر کرست!

پستان : آخور بچه؟!

پستان : نار کیل پوست کننده!

پستان : ایوان سینه!

پستان : پمپ شیر!



پستان : میوه دختر!

پرتقال : سوکلی میوه های
فصل.

پرچم : شناسنامه کشور.

پرده : دیوار موقت؟!

پرده : چادر در!

پرده : دربان بی موجب .

پرستار : ننه مصنوعی!

پرستار : بخاری مریضخانه؟!

پرستار : پزشك بیماریهای قلبی «؟»

پرستار : پیشخدمت عزرائیل.

پرستار : زنده کفن پوش.

پرستار خوشگل : قوت دل مریض!

پرستو : پرنده مسافر!

پر کلاه : شاخ خانمها .

پرگار : رقاصه بالت هندسی!

پرگار : خط کش مست!



پروانه : حشره شاعر پیشه.

پرونده : نامه اعمال .

پریموس : چراغ هوچی؟!

پریموس : چراغ پارازیت سر خود!

پستان : تفنگ دولول سینه ا

پستان : سویج احساسات ا

پستان : کنبد کوشتی ا

پستان : جسم «مشارك المنافع»

بچه‌ها و مردها ا

پستان : سپر کوشتی .

پستان : بادکنک بچه شیرخوره.

پستان : قمر مصنوعی کوشتی.

پستان : شیردان کوشتی .

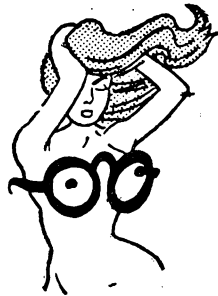
پستان : رستوران بچه !

پستان : دستگیره لطیف .

پستان : شیر فشاری بدن ا

پستان : زنک اخبار عشق .

پستان : کاربوراتور بچه .



پستان بند : عینک پستان ا

پستان بند : سپر ممه .

پستان بند : خیمه ممه !

پستان بند : چتر ممه ا

پستان بند : شورت پستان .

پستان بند : ترازوی پارچه‌ای ا

پستان بند : قفسه ممه .

پستان بند : ممه تو خالی .

پستانك : نخستین فریب ا

پستانك : ممه بچگانه ا

پستانك : سیگار بچه ا

پستچی : نامه خوارا

پستچی : لاک پشت عظیم الجشه!

پستچی : کلکسیونر زیبا ترین

کارت پستانها!

پسته : سوفیالورن آجیل‌ها!

پسته : تخمه جاپونی اشراف ا

پس گردنی : سیلی پشت روا

پشت دری : حجاب پنجره ا

پشگل : تخم مرغ الاغ.

پشمک : ریش خوردنی .

پشمک : ریش سفید شیرینیاها.

پشمک : پشم شیرینکارا

پشه : ویولونیست مبتدی !

پشه : دراکولای ترانزیستوری!

پشه : رادیوی حشرات .

پل : دلال محبت جاده!

پلاستیک : فلز قرن روغن نباتی!

پلاک : سبج خانہ !

پل تجریش : ایستگاه ژیکولوہا.

پل تجریش : بورس بلال.

پل تجریش : جمعہ بازار جنس

لطیف .

پل تجریش : «بلال گراد»!

پل تجریش : صراط ژیکولوہا!

پل صراط : کنکور دینی !

پلک : لب مودار.

پلک : غلاف چشم !

پلک : در کر کرہ ای چشم!

پلک : برف پاک کن چشم !



پلنگ : جدا عالی کر بہ.

«پل» نیومن : ہنر پیشہ مهندس !

پلہ : چشم چران مجاز!

پلیس راہنما : مبصر جادہ!

پمپ بنزین : میخانہ اتومبیلہا.

پمپ بنزین : دارالمنقیہ !

پنبہ : پشم نباتی !

پنبہ : فزبرشمی !

پنبہ : پشم پاستوریزہ !

پنبہ : جنس «لطیف» !

پنبہ دانہ : آدامس شتر!

پنجرہ : عینک اطاق .

پنجرہ : دیوار نامحرم !

پنجرہ : دروردی عشاق .

پنجرہ طوری : لباس تابستانی

ساختمان .

پنج ریالی : تصدیق دو چرخہ!

پنکہ : بادبزن عجول !

پنکہ : «بادآفرین» برقی .

پنکہ : بادبزن مست.

پنیر : آدامس موش!

پوتین : کفش گردن کلفت !

پودر : سفیداب فرنگی.

پودر : کچ نامسلمون !!

پودر رختشوئی : چوبک پاستوریزہ!

پوست خربزہ : اسکیتینک رینگک

خطرناک.

پوست ہندوانہ : نارگیل

کارمند !

پوستین : پالتو پوست مردانہ!

پوشہ : زندان انفرادی پروندہ.

پول : ایدہ آل زن .

پول : شوہر جیب .



پول : بنزین معاملہ .
 پول : کاغذ اعیان !
 پول چائی : گدائی غیر مستقیم !
 پونز : صندلی راحتی مکس .
 پونز : فارچ فلزی !
 پونز : نعل دیوارا
 پونز : نوہ میخ طویلہ !
 پهلوان پنہ : رستم روغن نباتی
 خوردہ !!

پہن : تختخواب الاغ .
 پہن : مالیات بردرآمد اسب .
 پہن : توتون حیوانی !
 پہن : سوخت بازنشستہ .
 پیادہ رو : محل عبور وسائلط
 «عقلیہ» !
 پیادہ رو : ریل دوچرخہ !
 پیاز : کازاشک آور .
 پیاز : کمپانی مولدگریہ !
 پیالہ فروشی : سقاخانہ مشروب
 خورها !

پیانو : ساززمین گیر !
 پیپ : چیق متجددین !
 پیپ : چیق تحصیلکردہ !
 پیپ : سیکارآبستن !

پیپ : عصای لب !
 پیچہ : مگس پران زنانہ .
 پیرو : جوان کھنہ !
 پیراھن : تیوب کتا
 «پیر» آنجلی : ہنرپیشہ چروکیدہ !
 پیرآھن : آھن پیر !
 پیراشکی : نان آبستن !
 پیرزن : آسمان قرمبہ !
 پیرزن : روزہ دارا بدی .
 پیرزن : زن «پلیسہ» !
 پیرزن : دختر اوراق شدہ !!
 پیرزن : زن بایرا
 پیرزن : دوشیزہ بیات !
 پیرمرد : جوان پارسالہ !
 پیری : کاریکاتور جوانی .
 پیڑامہ : معاون کت شلوارا
 پشانی : بالکن چشم .

پيغمبر: پستجي خدا .
 پيغمبر: پارتي روزقيامت ا
 پيله : قنڊاق گرم ابريشم .
 پيله : تخم مرغ پشمالوا
 پيله : پشه بند گرم ابريشم .
 پينگ پنگ : تيله انگشتي
 هوائي ا
 پينه دوز: دڪتر كفش .

پيشاني : ڪو برلوت صورت .
 پيشاهنگ : سرباز ڙيگولوا
 پيشخدمت : تلڪه چي رسمي .
 پيشخدمت مدير گل : آب دهان
 قورت بده اتوماتيك ا
 «پيشڪش» : رشوه حلال !!
 «پيشڪش» : رشوه مودبانہ
 پيشنماز: معلم ورزش مومنين .



دفاع غير نظامي

● خوش خواب! ●



محمود صبح‌ها بسختی از خواب
بیدار میشد و بهمین جهت کمتر اتفاق
می افتاد که سر وقت در اداره حاضر

شود. از بس رئیس اداره جریمه اش کرده بود و همکارانش
با او متلک گفته بودند عاقبت نزد دکتر رفت و مشکلش را با او
در میان گذاشت. دکتر برایش حب مخصوصی نوشت و توصیه
کرد که هر شب قبل از خواب یکدانه از آنها را بخورد.

محمود همان شب یکی از حب‌ها را خورد و در خواب
عمیقی فرو رفت

.... و صبح حتی قبل از آنکه زنگ ساعت برای بیدار
کردن او بصدای درآید بیدار شد، لباس پوشید و خیلی
شنگول صبحانه اش را خورد و بدون اینکه کوچکترین
احساس کم خوابی بکند از منزل بیرون رفت.

وقتی در اداره با رئیس مربوطه اش مواجه شد گفت:
« جناب رئیس، ملاحظه میفرمائید؟ .. امروز
براحتی از خواب بیدار شدم و حتی قبل از ساعت اداری نیز
سرکارم حاضر شده‌ام ... »

رئیس اداره در حالیکه سخنان محمود را با حیرت
گوش میداد گفت:

« از این موضوع خیلی خوشحالم آقای
محمود خان، ولی ممکن است بفرمائید دیروز

کجا بودید؟! »



تآتر: سینمای جاندارا

تابستان: آدم لخت کن قانونی!

تابستان: فصل سکسی!

تابستان: تب طبیعت.

تابستان: فصل مادرزاد شدن خانمها.

تابلو: شناسنامه‌دکان!

«تابلو نویس»: تنها نویسنده‌ایکه

همه «آثارش» را میخوانند.

تابوت: اطاق انتظارقبر!

تابوت: ماشینی که چهارتارا ننده

دارد!

تابوت: اطاق اجاره‌ای!

تابوت: سرویس مسافربری

عزرائیل.

تابوت: تاکسی اموات.

تابوت: «انوار آخرت»!

تابوت: «اتوقبرستان»؟!

تابوت: قبرموقت.

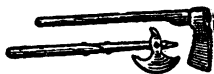
تابوت: آخردهشٹی!!

تار: ویلن باد فتق گرفته!

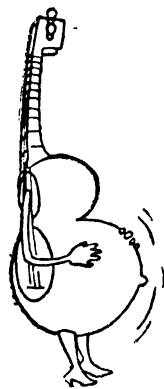
تار: سازبا کره‌آبستن!!

تارزان: رستم آمریکائی!

تاکسی بار: حمل موتوری ا
 تانک: فیل جنگی آهنی .
 تانک: ماشین دنده پهن .
 تاکر: ماشین شکموا
 تأهل: مجرد بااعمال شاقه .



تبرزین: بادبزنی آهنی .
 تبسم: دیباچه خنده .
 تبلیغ: مسهل جنس ا
 تپه: کوه نوزاد .
 تپه: ممت زمین ا
 تپه: بچه کوه .
 تپه: لیموی خاک ا
 تپه: جوجه کوه !
 تپه‌های ونک: درایوبین سینمای
 بدون فیلم ا!
 «تجربه»: نامی که پیروزنها به
 خطاهای گذشته خود مینهند .
 تخت: صندلی خواب .
 تختخواب: رختخواب هوایی ا
 تختخواب: فرود گاه هوایی
 انسان .



تار: سازحامله ا
 تاریخ: کتابیکه هزاران مؤلف
 دارد .

تاریخ: دروغ رسمی ا
 تاریکخانه: شب مصنوعی ا
 تاریکی: سائن زیبایی زشتها!
 تازی: سگ آب رفته ا!
 تاکسی: اتوبوس ۱۵ ریالی .
 تاکسی: ماشین شخصی موقتی ا
 تاکسی: مارمولک شهری .
 تاکسی: کاشف مسافر .
 تاکسی: اتوبوس هوسانه ا
 تاکسی: درشکه بی بو(؟)
 تاکسی: ماشین هرجائی ا

تومز: آفت چرت.
 تون : سلسله جبال متحرك.
 تون : كرم كدوى زمين .
 تورور: سانسورزندگى رجال.
 تریاك : فضلہ خشخاش
 تریاك : اسلحہ استعمار.
 تریاکی: انسان سمی !



تسبیح : یویوی بزرگترها!
 تسبیح : «گرمومتر»
 تسبیح : کردن بند «انداختنی» !
 تسبیح : «یه قل دو قل» تجارا
 تسبیح : ابزارورزشی انگشت .
 تسبیح : چرتکه آخوندها.
 تسبیح : همبازی انگشت.
 تسبیح صددا نه : هزارپای مقدس.

تختخواب : کارگاه بیکاران !
 تختخواب دو نفره : تشك كشتى
 خانگی.

تخت سفری: جهانگردتختها !
 تخته سیاه : چوب سیاه بخت !
 تخم مرغ : تنها خوراکی که
 توش تا حال تقلب نشده .

تخم مرغ : کنسرو طبیعی!
 تخمه : تخم مؤنث!
 تخمه : سرگرمی دندان شکن!
 تخمه : مهمان خرکن !!

ترازو: الله کلنگ اجناس !
 ترازو: حاکم غیرناطق.
 ترازو: دادگستری فلزی .
 ترازو: قاضی دکان .

تراکتور: دارکوب آهنی !
 تراکتور: کاوسینما اسکوپ!
 تراکتور: کاو آهن فرنگی !
 تراکتور: اتومبیل خرابکار.

ترب : مرسل الريح!
 ترب : پیپی کولای سبزیجات !
 تربچه نقلی : ماتیک سبزیجات .
 ترب سیاه : تلمبه باد «لاستیک
 معده» .

ترقه : بمب اتمی وطنی!؟

تفنگ : هفت تیرزبون دارا
تقلب : چاشنی کارهای کشور

داریوش !

تقویم : شناسنامه سال.

تقویم : کیلومتر شمار عمر.

تقویم : ساعت سالنامه.

تکفیر : اعلام جرم آخوندی.

تگرك : مروارید قلابی.

تگرك : برف ورزشکار.

تگرك : بیوست آسمان.

تگرك : یخ آسمانی.



تلفن : تلگراف فوری!

تلفن عمومی: قلك دولتی!

تلفن عمومی: قاتل دوزاری!

تلفن عمومی: صندوق پس انداز

بی بهره!

تلسکوپ : عینك منجم باشی.

تلسکوپ : عینك کره زمین!

تلگراف : تلفن کتبی .

تلگراف : پست بطی السیر!?

تشییع جنازه: جشن تولدمردن(۱)

تصادف اتومبیل : ماچ و بوسه

خر کی.

تصنیف : شعریکه بزور موسیقی

بخورد مردم میدهند!

تصویبنامه : اسباب بازی وزرا!

تعارف : قماری که باختش در

همان دست اول معلوم است

وانسان بخیال برد باز هم

بازی میکند .

تعارف : دعوای دوستانه!



تعظیم : تعارف چرب و چیلی!

تعیین نرخ: وسیله نایابی اجناس .

تغار: وان کشك .

تغار: چشم حاجی بازاربهاهنگام

شمردن اسکناس .

تغارماست : لشكر پشه‌ها.

تف : چسب ارزان قیمت؟

تف : اشك دهان .

تفنگ : چماق خود کار.

تنگ : کمر بند چهارپایان .

تنور : دوزخ نان !

تنوره : لوله اگزوز سماورا

توالت : کاردستی خانمها .

توالت : تعمیر صورت !

توالت : ماسک خانمها!

توالت : نقاشی زنانه .



توالت : خودآموز نقاشی !

توبره : چاشت بندی حیوانات.

توبره : سفره الاغ.

توبره : ساک اسب!

توپ : تفنک نزول خورا

توپ : بقچه بادا

توپ افطار: مفرح ذات .

توپخانه : میدان آدم‌ها کنی(؟)

توپ سحر: بد خواب کن روزه -

خورها.

توپ فوتبال : معشوقه «کلر» .

توپ فوتبال : پدر بزرگ

ساجمه !

توت فرنگی : سیلوا کوشینای

توتها .

تلمبه : دستگاه شکنجه هوا!

تلمبه : آب حوضی فرانکی!

تلو تلو: رقص مست .

تلویزیون : سینمای اهلی.

تلویزیون : هووی رادیو.

تلویزیون : رادیوی بی حجاب!

تلویزیون : یخچال مصورا

تلویزیون : قرص خواب آور!

تلویزیون : سینمای خانگی!

تلویزیون : رادیوی «رو» دارا

تله : کربه مصنوعی.

تله : کیوتین موش!

تله : پلیس چوبی!

تله موش : کربه خود کارا

تمبر: بنزین پاکت!

تمبر: اسکناس چسب دارا!



تمدن : وحشیگری مدرن .

تنکه : شلواردم بریده .



ته مقاله : سرمقاله تحتانی!

تیپا : استارت حرکت!

تیر چوبی : درخت بازنشسته.

تیر چراغ برق : مستراح فرنگی
سکها!

تیغ : رنده صورت!

تیک تاک : سسکه ساعت!

تیک تاک : سیخونک خواب آور!

تیمارستان : اخوی تیمارستان!

تیمارستان : کلکسیون مجانین!

تیمارستان : تعمیر گاه عقل.

تیمارستان : دانشگاه شعرای

نوپرداز!

تیوب : زیرشواری «طایر»!

توت فرنگی : توت سرخ پوست!

توت فرنگی : مستشارمیوه ها!

تور: آبکش صیاد.

تور: آسانسور ماهی

تور روی صورت خانمها: مگس-

پران آدم.

تور سر: سرنگهداربی اذیت.

تور ماهیگیری : غربال ماهی!

توفیق : مربای کاغذی!

توفیق : عیدی خوش ذوقها!

توفیق : روزنامه خوش اخلاق!

توفیق : سوپر خنده!

تونل : راه آب ترن!

تونل : دهان کوه!

تونل : فنداق ترن!

تونل : غلاف ترن!

تهران : پاریس ماقبل تاریخ.

تهران : سوفیا لورن ایران.

تهران : مرجع بیکاران برای کار.



بدشانی ..!

يك امريكائى در پاریس



يك امريكائى با تفاق زنش برای گذراندن تعطیلات به پاریس آمدند و وارد يك هتل درجه يك شدند . وقتی زنش داشت اسبابهارا جابجا میکرد امريكائى برای گردش مختصری از هتل خارج شد - سر خیابان دخترقشنگی جلوی او را گرفت و گفت :

- هی مستر، میخواهی پاریس را بشما نشان بدهم ، فقط ۵۰ فرانك می شود ، میآئی ؟ ..

آمریکائی که میخواست این پیشنهاد را با چانه زدن قبول کند گفت :

- من فقط ۲۰ فرانك دارم .

دخترك خندید، و شانه هایش را تکان داد و قبول نکرد .

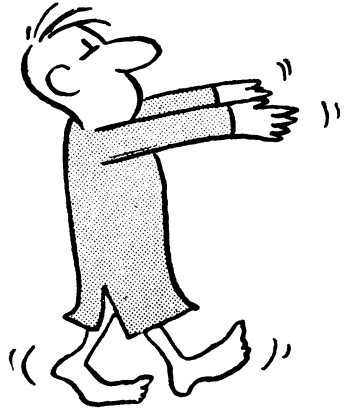
امريكائى به هتل برگشت و اینبار با تفاق زنش برای گردش از هتل خارج شد و بازم دخترك را سرخیابان دید، و قتیكه چشم دخترك بآنها افتاد سر تا پا و راندازشان کرد و گفت :

- می بینی مستر ؟ .. با ۲۰ فرانك فقط میتونی با

اینجور زنها بگردش بری !

استفاده «آقا» از بیماری راه رفتن در خواب :

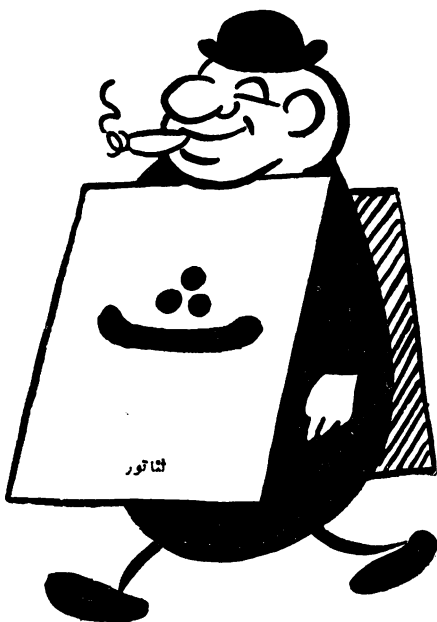
①



②

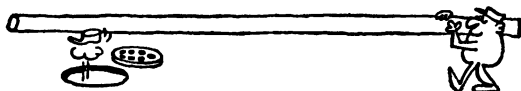


کلك. ۱.



ثانیه : ساعت نوزاد ؟
 ثواب : کاریکه بنام دیگران ولی
 بخاطر خودمان میکنیم.

ثابت قدم : کسیکه فقط سالی
 یکبار مرام عوض کند !



سقوط همکار!

● اتوبوس عوضی ! ●



مجید هر شب که
از سرکار بر میگشت
سری به میخانه میزد و
کله‌اش را گرم میکرد.
آنشب او در شرابخوری
زیاده روی کرده بود و
وقتی میخواست بخانه‌اش

برود با عجله سوار اتوبوس شد و ضمن دادن بلیت گفت :
- داداش راه آهن که رسیدی منو پیاده کن.
- عوضی سوار شدی، این اتوبوس میدون فوزه میره.
- پس نیگردار پیاده شم .

مجید پیاده شد و توی اتوبوس دومی رفت و بعد
معلوم شد که این اتوبوس هم بشمیران میرود! باز پیاده شد
و توی اتوبوس سومی رفت. تصادفاً این ماشین به راه آهن
میرفت ولی چون او آخر شب بود فقط آخوندی که از مجلس
روژه بر میگشت سوار ماشین بود . مجید با مستی تمام
رویش را بطرف آخوند کرد و گفت: «چطوری آشیخ؟...»
آشیخ با عصبانیت گفت :

- جوان اینقدر عرق نخور ، این راهی که تو
میروی به جهنم ختم میشود .

- بلافاصله مجید با شنیدن این جمله ، دستپاچه از
جایش بلند شد و به راننده گفت :

- آقا نیگردار، عوضی سوار شدم!.. من میخواستم

برم راه آهن؟!



- | | |
|------------------------------|-----------------------------|
| جانماز: رختخواب «مهر»! | جاده سوم: راه افسانه‌ای. |
| جاهل: دو لیتیار. | جاده کرج: شکارگاه عزرائیلی. |
| جبر: آپان‌دیسیت درسه‌ها. | جاده کرج: راه گناه‌کار «ا» |
| جبرئیل: دفتر دار خدا. | جاده کرج: اطاق خواب تهران!؟ |
| جبرئیل: پستچی خدا. | جاده صافی‌کن: مش‌ت و مالچی |
| جت بوئینگ: جت بد «بو» ؟ | اسفالت! |
| جدول کلمات متقاطع: کندوی | جاز: موسیقی چهارپایسندا |
| القباء | جاز: دهل متجدد! |
| جراح: اوراقچی آدم! | جاسنجاچی: جوجه تیغی مؤدب! |
| جراح: پینه دوزت تحصیل کرده!؟ | جالباسی: آسایشگاه لباس. |
| جراح: خیاط کوشت. | جامی: شاعر عرق خور (؟) |

جراح : چاقو کش قانونی !

جر ثقیل : زرافه ماشین .

جر ثقیل : چیزیکه برای بیرون

آمدن از وسط جمعیت در

اتوبوس لازمست .

جزیره : کورک دریا !

جشن ازدواج : مجلس ترحیم

آزادی مردها .

جشن تولد : مجلس ختم یکسال

عمر .

جشن عروسی : «عزای دامادی» !

جعل امضاء : عملیکه روزی دو-

مرتب به تعداد کارمندان

در دفاتر حضور و غیاب ادارات

صورت میگیرد !



جغد : باستانشناس پرندگان !!

جغد : روضه خوان حیوانات .

جغد : مادر شوهر پرندهها !

جفتک : رقص « بوکی بوکی »

الاغها !

جفتک : تعارف خراشه !

جفتک : لکدبی تربیت !

جفتک : عشوه خر کی !

جفتک چارکش : راک اندرول

وطنی .

«جک» پالانس : هنر پیشه شاگرد

شوفر !

جلد زرکوب : پالتو پوست کتاب !

جلیقه : معاون کت .

جلیقه : کرسر مردانه !

جلیقه : نوّه پالتو .

جلیقه : کت دکولته !

جلیقه : کت بی دست و پا !

جمعه : روز اعتصاب دولتی !

جمعه : شیش شنبه !

جمعه : عید تنبلیها .



جنس مونث : آهن ربای کوشتی .

جنگ : شوخی خر کی !

جنگ : آدم کشی بدون ترس و

واهمه .

جنگ سرد : جنگ قرن روغن

لباتی !



جوجه تیغی: متکای مرناض.
 جوجه تیغی: جاسنجاقی طبیعت.
 جوجه ماشینی: جوجه بی پدر و
 مادر!
 «جوجه نویسنده»: آفت آثار
 دیگران.
 جوراب: تیوب کفش؟
 جوراب: میانجی کفش و پا.
 جوراب: دستکش پا (!)
 جوراب: زیرشلواری کفش؟
 جوراب بافی: کسی که برای مردم
 پاپوش میدوزد.
 جوراب شیشه‌ای: ریتترین پای
 خانها.
 جوراب نایلون: نمایشگاه پا.
 جوش اکسیژن: سریش فلزی!
 جوهر: مشاور مخصوص دوات.
 جوهر: بنزین قلم خودنویس.
 جوهر زرد: مرکب ترسو!
 جوهر قرمز: مرکب انقلابی!
 جوی آب: سیاهرگ شهر!

جنگل: زلف طبیعت.
 جنگل: زمین پشمالو.
 جنگل مصنوعی: کلاه گیس زمین!
 جنون: کواهینامه عشق.
 جو: بنزین الاغ.
 جو: چیزیکه آبش را تمدنین،
 نانش را فقرا و خودش را
 حیوانات میخورند.
 جو: آجیل الاغ.
 جواز دفن: برك خاتمه خدمت عمر!
 جواز دفن: دیپلم آخرت!
 جواز دفن: گذرنامه مرده!
 جواز دفن: ارزش تحصیلسی
 آخرت!
 جوالدوز: سوزن ورزشکارا
 جوالدوز: ابزار کاربیکارها!
 جوانمرگ: پیرمرد نابالغ!
 جوانی: دوران ثابت عمر خانها!



جوجه: بچه تخم!
 جوجه: موشی که در برك رستوران
 پخته شده باشد!

جوى آب : زباله دان عمومى.



جهاز: جریمه دختر بودن !

جهاز: سرانه معاوضه دختر با پسر!

جهل مرکب : «دوزن در یکجا» !

جهنم : بهشت آتشى مزاج!

جهنم : بهشت گرمسیر!

جهنم : پاتوق رجال!

جهنم : آشغال دونی خدا!

جهنم : میعاد گاه گناهکاران !

جهنم : قشلاق آخرت!

جیب : خزانه متحرك .

جیب : کالسکه پول!

جیب : توبره انسان .

جیب : صندوقخانه کت .

جیب پر: جیب سبک کن.

جیب پر: کسیکه دارائی اش با اندازه

موجودی جیب همه مردم

است!

جیب پر: کاسب دوا نگشتی!؟

جیب بغل : وزارت دارائی انسان.

جیب سوراخ : سازمان برنامه

بدن!

جیب کارمند : دار العنكبوت.

جیب مرد : بانك زن.

جیرو: بادو بود كفش.

جیر جیرك: كفش فكلیها .

جیر جیرك: مرضیه حشرات !

جیره بندى: اعلام «ریاضت عمومى»!

جیغ : فریاد غلیظ.

جیغ : آه عصبانى.

جیگار:ه: قلیان کاغذی.

جیمز «دین»: هنر پیشه متدین!

جینا «لولو»: هنریشه منخوف!

جینا «لولو»: لولوی خوشگل.

جین مانسفلید : رب النوع سسکس

اپیل!

جیوه : مایع احساسانى.

جیوه : فلز وارفته!

زن شناسی

«فازك فارنجی»



هر جا که زنی خوشگل و رعنا و جوونه
بیشک و اسه مرد، باعث خسرون و زیونه
کوئی که تو زن چون مو تو رچاه عمیقہ
چون موجب جاری شدن آب دهونه
کرما چو عیون شد بتمش هست لباسی

کز اون همه جای بدنش پاک عیونه
با پالتوی پوستی که تنش هس نو زمستون

ترس آور و درنده مته بیر بیونه
خوبست که زن کله پزی باز نماید

چونکه سرو کارش همه با گوش و زبونه
که باتو شود گرم چون گرمی اهواز

که سر دتر از آب و هوای همدونه
زن از نظر آدم بی زن مته برهس

زن از نظر مرد عیالوار ، شبونه
زن از نظر آدم پیر است چو دندون

زن از نظر مرد مسافر چمدونه
زن از نظر آدم دل داده چو ماهه

زن از نظر شیخ مته باغ جنونه
زن از نظر آدم میخواره ، شرابه

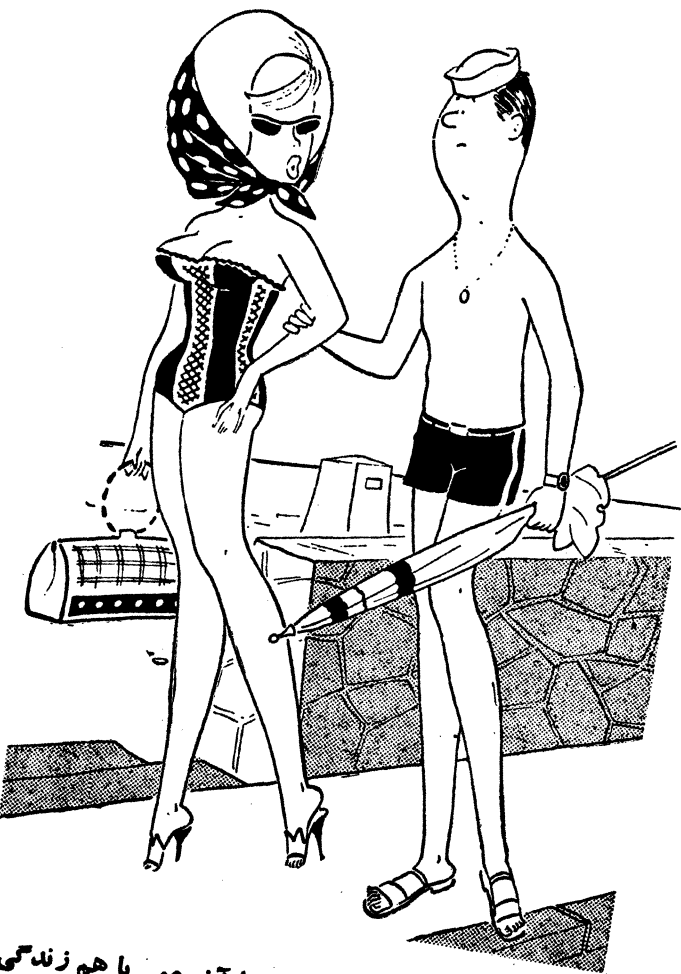
افسوس که نوشیدن اون خیلی گرونه
زن از نظر اهل وفا بو قلمونه

هر چند که این بو قلمون قاتل جوونه
زن از نظر آدم سرمائی ، بخاریس

یا آنکه لاحافیس که ملافش ز کتونه
زن از نظر تو، بگو خواننده جونم چیس؟

لبخند زن ، هر چی بگی ، عین همونه





مرد - ... عزیزم امیدوارم که تا آخر عمر با هم زندگی
خوشی داشته باشیم .
زن - اگر تا آخر همین تابستون هم با هم باشیم خودش خیلیه



چاقو : اره بی دندان .



چاقوکش : جراح بیسواد!

چانه : دماغه صورت.

چانه : تحت الحمايه ريش !

چاه : قالب منار.

چاه زرخدان : زيراب دهن!

چاه کن : مته کوشتی!

چای : معاون پارلمانی سیکار.

چای : آب تکنی کالر!

چپق : سیکار مردانه.

چپق : فلوت دخانیات !

چاپخانه : مرده شوئی که ضامن

بهشت و دوزخ نیست .

چادر: سرخر خوشکلهها .

چادر: غلاف زن !

چادر: دلمه زن.

چادر: ستار العیوب.

چارپایه : کفش بعضی خانمها.

چاروادار: راننده خر(؟)

چاق : خمره پرنده !

چاقچور: شلوار جوراب سرخود.

چاقو: شمشیر جیبی.

چاقو: کارت ورود بیندرعباس .

چاقو : شمشیر کوتوله!

چشم : کمپانی حسرت !
 چشم : دوربين کوشتی.
 چشم : دروازه دل .
 چشم : خبرنگار دل!
 چشم : تلسکوپ برای دیدن عیب دیگران!
 چشم : چراغ قوه بدن.
 چشم : مرکز جاذبه بدن.
 چشم : آب انبار صورت .
 چشم : آبشار صورت.
 چشم : دوربين رصدخانه دل.
 چشم : تیرانداز بدن!
 چشم : عکاس شخصی!
 چشم : زیر نویس عینک!
 چشم : آبشار اشک !
 چشم : دستکاه آبقوره کیری بدن!
 چشم ژینگولو: تلسکوب دختر شناسی!



چشمك : مخابرة عاشقانه .
 چشمك : کنتاکت چشم!
 چشمك : چراغ راهنمایی عشاق!؟

چپق : عصای لب!
 چتر: آقا بالاسرزمستانی.
 چتر: شیروانی دستی!؟
 چراغ الکلی : چراغ دائم الخمر!
 چراغ برق : زنگوله اطاق.
 چراغ دستی : چراغ هر جائی!
 چراغ راهنما : آجان برقی!
 چراغ راهنما : پاسبان بی حقوق!
 چراغ موشی : موش نورانی!
 چرت : پیش درآمد خواب.
 چرت : دروازه خواب!
 چرت : خواب نخودی!
 چرت : خواب نسیه .
 چرت : فوق العاده خارج از بهتر!
 چرتکه : ماشین حساب مردنی.
 چرتکه : کباب چوبی.
 چرتکه : به قلدر و قل حاج آقا!
 چرتکه : نسیب چوبی.
 چرتکه : اسباب بازی حاجی.
 چرخ اتوبوس : آبریز گاه شاگرد شو فرها.
 چرم : پوست پوست کلفت!
 «چش» : ترمز الاغ.
 چشم : سوراخ پردردسر!

«چلو آنسو»: بانومپوش فیلمهای

خارجی!

چماق: عصای قلچماق.

چمدان: یخدان دستی.

چنار: منار طبیعی.

چنار: کردن کلفت درختی.

چنگال: همشاگردی قاشق.

چنگال: قاشق يك خطدرمیان!

چنگال: معاون سیاسی قاشق !!

چنگال: قاشق کوسه؟!

چنگال: دست فلزی!

چوب بلال: برس گیوه.

چوب پنبه: بیستون بطری.

چوب پنبه: کلاه بطری.

چوب خط: دفترچه حساب چوبی

چوب رختی: آدم مصنوعی.

چوب رختی: استراحتگاه لباس.

چوب سیگار: دودکش سیگار.

چوب سیگار: توئل دود!

چوب قبان: سرهوشی بیچارهها!

چوبك: فاب وطنی.

چوب کبریت: گرزپشه.

چوب کبریت: مضراب دندان!

چوب کبریت: تراورس موش.

چشمک: اسلحه عشق!

چشمک: تلگراف بیسیم!

چشمک: مصاحبه عاشق و معشوق.

چشمک: کارت دعوت عشق.

چشمه: آب سر بهوا.

چغندر: تر بچه ورزشکار!

چغندر: شلغم خجالتی.

چك: سیلی کاغذی.

چك: کاغذیکه جای انگشت و قلم

مردم برپس و پیشش هویدا

است.

چك: اسکناس نسیه.

چك: پول نارس!

چك: ورقه آزادی اسکناس!

چك: اسکناس صیغه‌ای.

چك تضمین شده: سیلی نقد.

چکش: گوشه‌تکوب میخ!

چکش در: زبان در.

چکمه: جلد کلنگ!!

چکمه: کفش روده دراز!

چکمه: کفش دیلاق.

چکمه: کفش قلچماق.

چکمه: چه کمه؟!

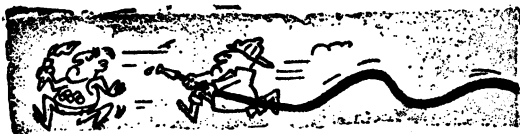
چهار پایه : صندلی عقب افتاده!
 چهار پایه : کرسی بسی بو و بی
 خاصیت !
 چهار پایه : صندلی دم بریده!
 چهارشنبه «سوری»: روز شکمو (?)



چینی بندزن - خیاط «چینی»!



چهارراه : بیست رقم آجانهای
 راهنمایی.



« ما مورجدی ! »

شما چگونه ؟ ■



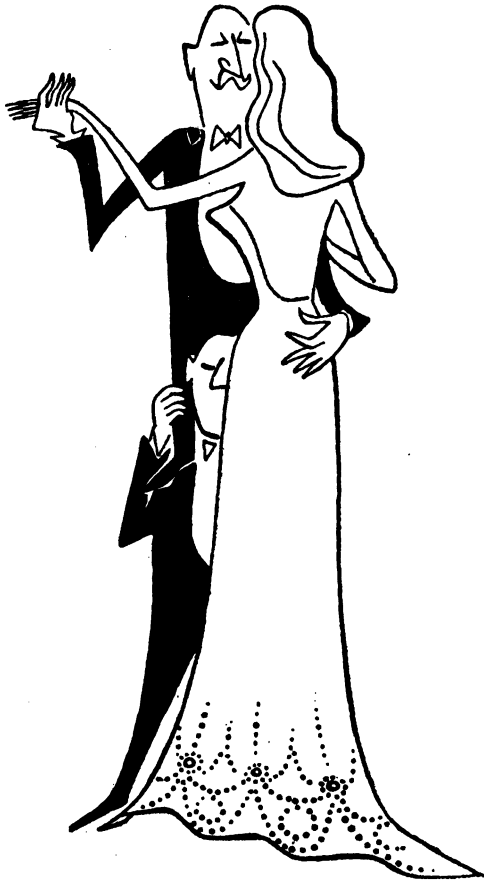
چندی پیش که در تهران
بارندگی شدیدی روی داد و در
اثر شدت باران تمام خیابانها
را آب گرفت يك بنده خدائی
که از مال دنیا يك گاری دستی
بیشتر نداشت بفکر افتاد که نصفه
شبی بلند شود و دنبال کاسبی
برود. چرخ دستی اش را برداشت
و در خیابانها راه افتاد که مردم

را با گاری از اینطرف خیابان بآنطرف ببرد . دم يك کافه
ده نفر جاهل مست و نیم مست صدایش زدند و با او طی کردند
که نفری یکقران بگیرد و آنها را سوار گاری کند و آنطرف
پیاده رو خالی کند .

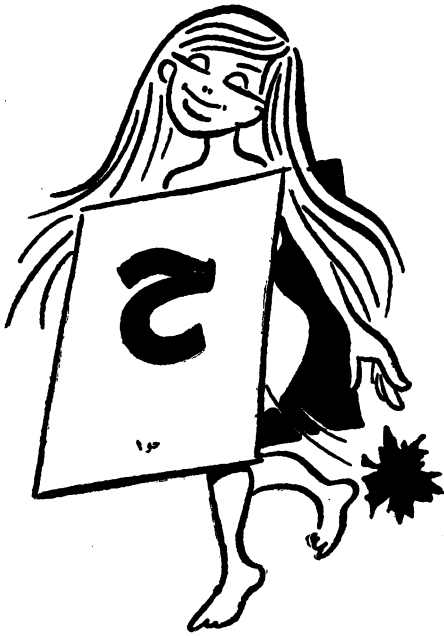
وقتی سوار شدند یکی از آنها که کاملاً لول بود پیل
پیلی خورد و از گاری پرت شد و آب او را برد، نه نفر بقیه
فریاد زدند :

— عمو و ایسا ببینم، رفیقمونو آب برد . .
یارو همانطور که گاری را بطرف پیاده رو هل میداد
جواب داد :

— یکقران منو آب برد . . . شماها چگونه
جیغ و داد می کنین !؟



« بدون شرح ! »



حاجی منیزی: مسهل حج رفته ا
 حاجی منیزی: البکاتور خوراکی.



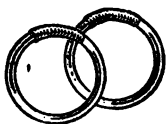
حامله: زن بارکش.



حاجی لك لك: خانمهای درازی
 که کفش پاشنه بلند هم می
 پوشند.

حاجی منیزی: جاده صاف کن
 روده.

حکیم سوزنی : شاعر ذره بینی !
 حلاج : هنرمند بی ادعا !
 حلاج : موزیسین رختخوابی !
 حلاج : تارزان ناشی .
 حلاج : مردیکه تابستان هم می-
 لرزد !
 حلال تر از شیر مادر : دختر
 همسایه !
 حلق : چهارراه بدن .
 حلقه ازدواج : حلقه محاصره مرد !



حلقه نامزدی : طوق لعنت !
 حلقه نامزدی : فخریه دختران حوا .
 حلوا : آتش پشت پای مرده !
 حلوا : شیرینی مردن !
 حمال : جرثقیل اتوماتیک .
 حمال : تاکسی بارقدیمی !
 حمال : آدم باری !
 حمام : زنده شوی خانه !
 حمام : کارخانه فتیله سازی .
 حمام : مالشگاه .
 حمام : انوشونی آدمیزادا

حامله : آدم دوتر که .
 حباب : کلاه لامپ .
 حجله : محک مردی .
 حجله : نیروسنج .
 حجله : کنکورزناشوئی !
 حراج : قالب کردن قانونی .
 حراج : مردم خر کن بطریقه
 پانورامیک !
 «حراج سال» : چاخان سال !
 «حسرتی» : کسبکه لباس راهم با
 فاشق چنگال بتن میکند .
 حس لامسه : تلگرافچی بدن .
 حسین کرد : دون کیشوت ایرانی .
 حشره : حشری ترین موجودات !
 حصیر : فرش خدا پسندانه .
 حقه وافور : پیپ تریاکیها .
 حکومت نظامی : چیزیکه بیچار
 ترین مردان راهم ساعت ۱۲
 بخانه میفرستد !



حکیم سوزنی : دکتر خیاط !

حمام : «بالماسکه» قدیمیها.

حمام : قهوه خانه زنانه .

حمام زنانه : عصر جمعه لازار و
استانبول .

حمام زنانه: نمایشگاه سکس اپیل!

حمام عمومی : مجلسی که با
«گرمی» برگزار میشود.

حمامی : کسیکه روز روشن
انسانرا لخت میکند.

حنا : لاک بازنشسته .

حنا : مانیکور مذهبی.

حنا : مانیکوریش.

حنا : مانیکورخاله زنکها .

حوا : ماشین نویس آدم !

حوض : ناف حیاط !

حوض : اقیانوس اطلس مورچه!

حوله : پارچه اصلاح نکرده!

حوله : چیزیکه هر روز دست و
روی همه را میبوسد.

حیران : دختران ترشیده...!



— آه — — ان ، خوب گیرت انداختم ! ..

== احوال پرسی ==



در يك مجلس مهمانی زن جوان و زیبایی
در کنار جوان برازنده ولی بسیار محجوبی
قرار گرفته بود و پرسرک، هم جرئتش را نداشت،
و هم نمیدانست از کجا شروع کند ؟ بالاخره
بعد از نیمساعت تردید جرأتی بخود داد و از
خانم پرسید :

- حال شما خوب است ؟
 - بله خیلی خوب است .
 - حال پدرتان هم خوب است ؟
 - بله حال او هم خوب است .
 - انشاء الله که مادرتان هم کسالتی ندارند ؟
 - متشکرم نه حالشان خوب است .
 - حال برادرتان چطور است ؟
 - حال او هم خوب است .
 - حال خواهرتان چطور است ؟
 - مرسی، حال او هم خوب است .
- جوان عرق ریزان ساکت شد ولی اینبار خانم زیبا
سکوت را شکست و با لبخندی به جوان گفت:
- ... حال شوهرم هم که کنار شما نشسته و
به حرفهای ما گوش می دهد خوب است !؟



خانم : پا کنویس کلفت !
 خانم : سرخر کلفت !؟

خاك: راز نكهدارد كترها!
 خاك اره : سبوس بی آرد!
 خاكروبه : مال التجاره سپورها.
 خاكستر: اسكلت آتش
 خاكستر: آتش بی بته!
 خاكستر: ملافه آتش.
 خاكستر: پیراهن ذغال.
 خاكستر: شپش آبی.
 خامه : نه ديك بستمی !

خانم ماشین نویس: دیشلمه آقای
رئیس .

خانه خراب : آنکه دختر در خانه
دارد!

خانه های شمال و جنوب شهر :
قضیه فیل و فنجان !

خال : صفر گوشتی .

خال : چاشنی صورت!!

خبر چین : پستی مجانی !

خبر نگار: یادوی اهل قلم.



خبر نگار: فضول سیار.

ختنه : دخالت شرعی در کار خدا!!

ختنه : جراحی مذهبی!

خدا: رئیس جمهور عالم!

خدا: شاهد قسم خورها .

خدیجه سلطان : فرشته خانه!!

خر: خرگوش در زیر دره بین.

خر: کادیلاک ملی !



خر: بلبل طویله !

خرابه : ساختمان کوبیسم !

خرابه : ویلای باستانشناس!

خرابه : میعادگاه سگها !

خرابه : آپارتمان جفدا!

خر بزه : هندوانه نرسیده !

«خر بزه» : میوه «پدر» «مادر» دار!

خر بزه : اتحادیه خر و بز.

خر بزه : میوه بیشعورا

خر بزه : میوه حیوانی!

خر بزه : میوه چهارپا !

خر پشته : قوز پشت بام.



خر چنک : قیچی جاندار.

خر چنک : چنگال طبیعت.

خر چنک : گاز انبر جاندار.

خر چنک : قرقاول فرنگی ها!

خر خاکی : الاغ حشرات!

خر خاکی : نوه لاک پشت!

خر داد : ماه محرم محصلین!

خر زهره : مادر زن گلها .

خر طوم : خود نویس فیل!

خر طوم : دودکش فیل !

خر گوش : رستم موشها (!)

خزینه : استخر مومنین .

خستگی : دسر کارا

خشت : موزائیک بدبخت .

خشت : آجر کم بنیه!

خشخاش : جفجفه طبیعی .

خشک کن : عرق گیر کاغذ

خشک کن : کاغذ تشنه!

خط استوا : بند تنبان کره

زمین!

خط کاغذ : خیابان نوشته ها .

خط کش : پلیس راهنمایی مدادا

خلبان : «علیشاه پرنده»!



خلبان : سورچی هواپیما!

خمیره : مادر شراب .

خمس وزگوه: مالیات شرعی .

خمیازه : آروغ بیکاری!

خمیر دندان : جوهر مسواک!

خمیر دندان : واکس دندان!

خمیر گیر: کشتی گیر بکه حریفش

یکمشت خمیر است.

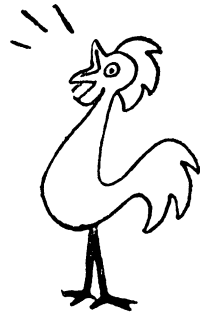
خرما : میوه سنگدل .

خرما : «ساندویچ هسته!»

خرما خرك : خرماى نفهم!

خرمگس : خرپرنده!

خر ناسه : شیپور خواب .



خروس : شیر خدای دهات!

خروس : بلبلسحر!

خروس : ژیکولوی پرندگان .

خروس : فتحعلیشاه مرغها!

خروس : بکه بزن محله مرغها!

خروس : ساعت خوردنی .

خروس : مؤذن بی سواد!

خروس : ساعت کوشتی!

خروس : داماد سرخانه!

خروس جنگی : وزیر جنگ

پرندگان!

خودکشی : شرکت تعاونی

عزرائیل؟!

خودکشی : دسریکاری !

خودکشی : دست انداز عشق!

خودنویس : مداد بنزینی!

خودنویس : مداد شکمو!

خودنویس : خود کاری که شکمش

آب آورده!

خودنویس : مداد ترا!

خودنویس : «نویسنده ای» که

هیچوقت خودش نمی نویسد!

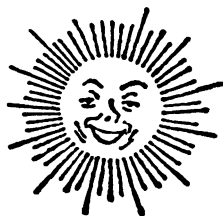
خودنویس : نماینده تام الاختیار

قلم ودوات .

خودنویس : قلم تمبلها!

خورجین : جیب اسپرت مردانه:

خورجین : داشبورده الاغ!



خورشید : کارخانه ذوب آهن

خدا!

خورشید : شوفاژسانترال طبیعی.

خمیر نانوائی : چسب اعلان

مامورین دولتی .

خنجر : شمشیر آب رفته!

خنده : گریه فکاهی!

خنده : چلوکباب روح!

خواب : عیش مردان زن دار!?

خواب : زینت چشم .

خواب : فوت موقت.

خواب : مرخصی چشمها!

خواب : زیب چشم!

خواب : سینمای شخصی!

خواجه : آدم بدون «برج».

خواجه : مردی که کارنکرده باز

نشسته شده!

خواجه : بشری دردسرا!

خواجه : مرد مجازی.



خواستگار : مشتری هالوا

خواستگاری : کنکورعروس!

خودکار : خودنویس موقتی!

خودکار : مداد کازوئیلی!

خیابان لاله‌زار : محل دلداد
 باضافه آدم بیکار.

خیارشور: همشیره زاده کالباس.
 خیاط : کسیکه جان آدم رازود
 نرازلباسش تمام میکند.

خیاط : آنکه لباس اندازه تن
 ندوزد.

خیاط : چشم چران قانونی.

خیاط : کمپانی وعده !

خیاط : قصاب پارچه !

خیاط : «جیب بر» حرفه‌ای!

خیال : کاربیکاری !

خیال : نشخوارمغز !

خیال : سینمای مجانی.

خورشید : فلاش خدا .

خورشید : آتشگردان خدا.

خورشید : کارخانه ذوب آب خدا.

خورشید : چراغ قوه خدا !؟

«خور» و «پف» : الله کلنگ

خواب .

خوشبخت : آنکه هرگز کارش

بداد گستری نیفتد .

خوشگل : آدم رتوشه شده توسط

«فوتو خدا» !؟

خوشگلی : اسلحه خطرناک زن.

خون : طلای سرخ .

خیابان استانبول : محل خود

مالیزاسیون!

خیابان اسفالتی : زمین آبله‌رو.

« لطیفه کوتاه »

اولی - شنیدم در شهر شما به «خرس» می‌گن آقا؟

دومی - بله آقا . . . !

تارمو !



مرد ثروتمندی در تجارخانه خود
یک نفر منشی بنام جمشید داشت که هر
وقت با او قمار میکرد میبخت ! یکروز
او دیگر نتوانست خود داری کند و به
منشی خود گفت :

- ترا بخدا بگو ببینم تو در قمار تقلب نمیکنی ؟ ..
چون من هر وقت با تو قمار کردم باختم ، میخواستم از تو
خواهش کنم که اگر سری در این کار هست بمن هم بگی ...
جمشید جواب داد :

- اختیار دارید قربان ، بنده هیچ وقت در قمار تقلب
نمیکنم ولی چون قسم دادید رمز این کار را براتون شرح
میدم : من يك معشوقه دارم که هر وقت میخواوم قمار
کنم يك تار مواز سر او کنده و به دکمه کتم می بندم .
این همیشه برای من شانس می آورد و همیشه هم میبرم .
□ □ □

چند روزی از این ماجرا میگذرد . یکروز عصر
مرد ثروتمند که با دوستان خود شام خورده بود هوس قمار
میکند ، در این ضمن حرف جمشید را هم بخاطر می آورد
و پیش خود میگوید «من که معشوقه ندارم فقط زن زیبایی
دارم که حتماً موی سر او هم همین خاصیت را دارد!». لذا فوری
بمنزل خود میرود و چون زنت خوابیده بوده ، به هوس برد
در قمار با نوك پابطرف تخت خواب او پیش می رود و یواشکی
تار موئی از سر او می کند وای همچو که میخواهد از در خارج
شود صدای زنت را می شنود که میگوید :

- جمشید جون، بازم میخوای بری قمار ؟! ...!!



دارکوب : « فرهاد ، کلنگ

سر خود .

دارو : اسلحه کند کار .

داروخانه : انبار غله مریضها .

داروخانه : قورخانه عزرائیل !!

داروی قلبی : اسلحه زجر کش !؟

داروی عوضی : اسلحه تند کار !

دار : آسانسور آخرت .

دار : چیزیکه این دنیا سوار می شوند
و آن دنیا ازش پیاده می شوند!



دارکوب : نجار پرندگان .

دختر: زن «بابند» و «بی‌بار».
 دختر: زن وانرپروف.
 دختر: اسکناس تانخورده.
 دختر: زن بایر!
 دختر ترشیده: ترشی آدمخورها!
 دختر ترشیده: کارمند بازنشسته
 منزل .
 دختر خانم: آنکه بوسه مفت
 دهد؟!
 دختر وزیر: آنکه عاشق بسیار
 دارد!
 دختر وکیل: آنکه کمتر دارد!
 دخو: ملانصرالدین قزوینی!
 در: زیب اطاق .
 «دراکولا»: نوشیدنی «!» و حشمتناک!
 درخت: چتر طبیعت .



درخت: مستراح سگها.

داس: چاقوی گوژپشت!
 داس: چاقوی پیر!
 داس: ماه آهنی.
 داستان: لطیفه زنانه.
 دامپزشک: عزرائیل حیوانات!
 دامن: شلوار بی‌خشتک!
 دامن بالای زانو: آهنربای نگاه!
 دامن بالای زانو: راهنمای چشم
 مردها.

دانس: معاشفه علنی.
 دانشسرا: کارخانه معلم سازی .
 دانشکده: کود کستان عشق!
 دانشکده ادبیات: عاشقکده!
 دانشکده ادبیات: بورس دختران
 دم بخت!
 دانشگاه: مؤسسه مبارزه با
 باسوادی!!
 دانشمند: کسیکه عقل معاش ندارد.
 دبیرستان: کارخانه پیکار سازی!
 دخانیات: اداره دود.



دختر: غنچه گوشتی.

دریا : حمام عمومی مردانه و زنانه!
 دریا : آبگاہ زمین!
 دریا : جمعه بازار «سینه» و
 «باسن»!
 دریاچه : دریای قد کوتاه!
 دریاچه رضائیه : بانمک ترین
 دریاچه!
 دزد : رفتگتر فعال!
 دزد : مهمان خجالتی (!)
 دزد : کلید متحرک.
 دزد : حمال وظیفه شناس!
 دزد : بازرس مخفی.
 دزد : مشتری بی پول.
 دست : جرثقیل گوشتی.
 دست : پاندول بدن.
 دست : «انبردست» بدن!
 دست : نوکر بدن.
 دست افشار: لیموی سو فیالرن.
 دستبند : ساعت بدون کارخانه.
 دست عاشق : کمر بند معشوقه.
 دستکش : کاراژ انگشت.
 دستکش : کمرست دست.
 دستکش : دست تو خالی.
 دستگاه ضبط صوت : تند نویس
 شفاهی؟!

درخت عرعر : الاغ درختی!
 درخت کاج : جاسنجاقی طبیعت.
 درخت لیمو: سو فیالورن درختها!
 «در دست اقدام» : پرونده پشت
 گوش اندازی!



درشکه : پونتیاك دوره شاه شهید.
 درشکه : کادیلاک فقرا.
 درشکه : کاری ژیکولوا!
 درشکه : تاکسی باستانی!
 درشکه : تاکسی بودارا!
 درفش : عصا کش سوزن.
 دروغ : حرفیکه مسخ شده.
 دروغ : چیزیکه همه چیز در آن
 مدفون میشود جز دروغ.
 درویش : اکزیستانسیالیست
 وطنی!
 درویش گل مولا : ژیکولوهای
 زلف کر نلی.
 دریا : حوض طبیعت.
 دریا : جائیکه در آن لاس «تر»
 میزنند!

دستمال ابریشمی: رشوه بیچارگان.

دستمال ابریشمی: پارسی کم

خرج!

دسته بیل: تفنگ دهاتیها!

دسته بیل: خلال دندان الاغ!

دعانویس: کسیکه سوراخ دعا

را کم کرده است.

دعای خیر: احسان ارزان.



دعوا: دسر شوخی!

د. کا. و: الفبای ماشینی!

دکتر: پیک اجل!!

دکتر: پیشکار عزرائیل.

دکتر: عزرائیل باحق و یزیت!

دکتر: روزی رسان مرده شوا!

دکتر: «آدم لخت کن»!

دکتر: عزرائیل قانونی.

دکتر: عزرائیل ظاهرالصلاح.

دکتر: بازرس رسمی مناظر قبیحه.

دکتر: عزرائیل قابل رؤیت!

دکتر: مامور سانسور عمر!

دکمه: زکیل لباس!

دکمه: حرف «ربط» کاٹو چوٹی.

دکمه: چفت و رزه لباس.

دکمه: قفل کت وشلوار.

دل: عضو هر جائی بدن.

دل: تاریکخانه عشق!

دل: دست انداز شعرا.

دلاک: معلم ورزش حمام.

دلال: آگهی جاندار.

دلال: چسب اسکاچ معامله!

دلال: کاتالیزور معاملات!

دلمه: غذای حامله!

دلمه: اختراع «آدم» برای لخت

گردن «حوا».

دلمه: پلوی قنطاق شده!

دله: آدم و حوا که برای خوردن

گندم بهشت را از دست دادند.

دم: ترمزدستی الاغ!

دم: شلاق کوشتی!

دماغ: زین عینک.

دماغ: سلسه جبال صورت.

دماغ: سرخر بوسه.

دماغ: فیلتر بدن!

دواخانه‌چی: آنکه همه‌را بیمار
خواهد.

دوالپا: کداهای تهران.

دوچرخه: کادیلاک کارگرها!

دوچرخه: الاغ بی نفس!

دوچرخه: اتومبیل پرس شده!

دوچرخه: الاغ بی کاه و جو.

دوچرخه: اسکلت‌موتورسیکلت.

دوچرخه سواره: بنزین دوچرخه

دوچرخه موتوری: دیزل شیر

فروش!

دود: مدفوع سیگار!

دودکش: پرچم آشپزخانه.

دودکش: لوله اکزوزمطبخ.

دودکش: چوب‌سیگار کارخانه.

دودکش: راه آب دود!

دوده: کج سیاه بخت.



دوربین عکاسی: دوربین نزدیک

بین!

دماغ: لوله تفنگ کوشتی!

دماغ: اداره کمرک بوا

دماغ: تصفیه خانه کله!

دماغ: پر صورت.

دنبک: بیست رقص انگشت!

دنبه: شلوار گوسفند!

دندان: آسیاب دهن!

دندان: «پرده آهنین» دهن!

دندان: خرابه‌های دروازه دهن.

دندان: ناخنگیر مجانی بچه‌ها!

دندان: اره بدن.

دندان: انبردست کله!

دندان: کیوتین غذا.

دندان طلا: چراغ برق دهان.

دندان طلا: دندان نروتمند.

دندان مصنوعی: دهنه بی‌افسار!

دندان مصنوعی: نعل دهن!

دندان مصنوعی: زن بابای دهن

دندانها: طارمی دورفلکه دهان!

«دنبل»: گوشتکوب ورزشکار.

دنیا: آنجا که هیچ آفریده نیاساید.

«دو»: عدد ورزشکار!

دوات: استخر نوك قلم.

دوات: پمپ بنزین قلم.

دوربین عکاسی: جعبه ژست سنج.

دوست: آنکه ما با او گمان نیک

داریم.

«دوستت دارم»: دروغ مردم پسند.

دو سکومی: شکم حاجیها بعد از

افطار.

دوش: باران یکنفره.

دوش حمام: بارانی که زیرش لخت

میشوند!



دوشیزه: اسم بی‌مسمی.

دوشیزه: دختر عزب.

دوشیزه: زن شوهر نکرده!

دوغ: آب ترسو؟!

دوغ: دوغاب خوردنی!

دولت: استاسیون «وعده»!

دهن: مجلس کلام.

دهن: نمایشگاه دندان.

دهن: هشتی شکم.

دهن: اطاق خواب زبان!

دهن: درورودی غذا.

دهن: پیمانۀ شکم.

دهن: دفتر عوارض خوراکی.

دهن: چاه دوسره!

دهن: بارانداز غذا.

دهن: طویله زبان!

دهن: سالن پذیرائی غذا!

دهن: پیست رقص آدامس!

دهن بچه: دوات ممه!

دهن دره: اعلامیه خواب.

دهن زن: دروازه ایکه همیشه

بازاست!..

دهن گرم: دروازه عوام فریبی.

دهنه: رل اسب.

دیپلم: جواز بیکاری.

دیپلمات: مردی که دو زن را

سریک سفره غذا میدهد.

دیپلمه: محصل بازنشسته.

دیزی: کشکول خانوادگی.

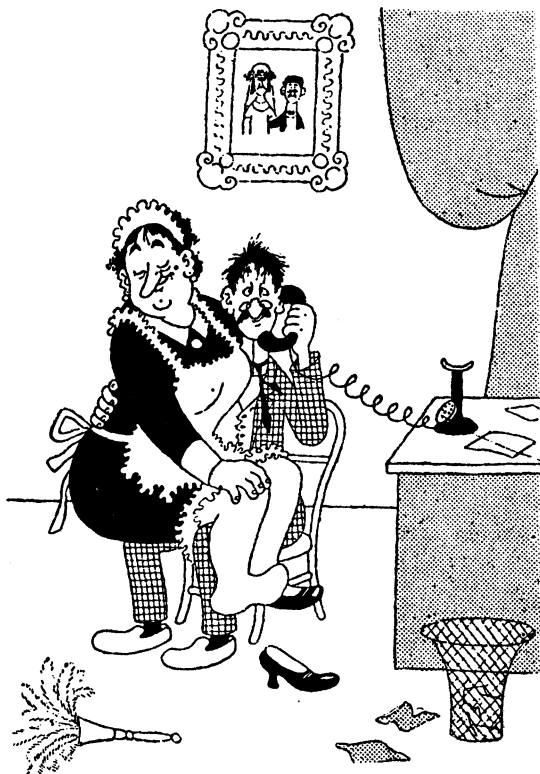
دیزی: سوپ باستانی!

دیزی: دیگ زودپز باستانی!

دیگ: کلاه سه پایه!

دیگ: کدخدای قابلمه‌ها!

دیوانه: آدم عوضی!



- ... عزیزم امیدوارم لب دریا بهت خوش بگذره
منهم همونطور که گفتم مشغول چسبوندن تمبر ها به
آلبوم تمبر هستم !!.....

قربان حواس جمع ا



منصور خان ، دوست اداری
مخلص که تازگی متأهل هم شده
به حواس پرتی و گیجی مشهور
است. دیروز که به اداره رفتم خیلی
دمق و ناراحت بنظر می رسید .
علت را جويا شدم و

منصور خان پس از يك آه طولانی جریان را اینطور تعریف کرد :
- « دو هفته قبل يك شب که بيموقع به منزل رفتم دیدم
زنم نیمه عریان روی تخت دراز کشیده و مرد گردن کلفتی
هم باوضع نامرتب زیر تخت خواب مخفی شده . مردك را از
مخفی گاه بیرون کشیدم و میخواستم حشش را کف دستش
بگذارم ولی یارو با گردن کچ و قیافه حق بجانبی گفت
« آقای محترم ، بمرگ خودتان من در این خانه هیچ
قصد سوئی نداشتم، حقیقت این است که با خانمی که در طبقه
بالا سکونت دارد و دوست قدیمی من است مشغول عیش بودیم
که ناگهان شوهرش سر رسید و من چون راه فرار دیگری
نداشتم از پنجره باتاق شما آمدم و پناهنده شدم. خواهش
میکنم جسارت بنده را ببخشید . » منم دلم بحال مردك
سوخت و باخوشروئی روانه اش کردم .
حرف منصور خان که باینجا رسید گفتم :

- خوب رفیق ، اولاً که قضیه بخیر گذشته و اوقات
تلخی لازم نیست ، ثانیاً چرا بعد از دو هفته تازه امروز
غصه دار شدی ؟ ..

منصور خان مجدداً آهی کشید و من و من کنان جواب داد:
- آخه .. آخه .. تازه امروز ملتفت شده ام که

خانها خراب شده ما يك طبقه بیشتر نداره ! ؟



ذغال اخته: آغامحمدخان میوه‌ها.
 ذقوم: بوسه مادرزن!؟
 ذوالقرنین: مرد دوزنه ا
 ذوب آهن: معده فولادی.

ذرت: میوه باحجاب.
 ذغال: میوه زمستان ا
 ذغال: کج سیاه پوست.
 ذغال: چوب روسیاه.

خنده

از خانه‌ای که صدای خنده بیاید، دری به
 بهشت باز است.

♥♥♥♥ قدم اول!



پسر دخوپس ازمدتها این دروآن در
زذن بالاخره موفق شد پاسپورت بگیرد و
برای گردش بلندن برود و در آنجا بسا يك
دخترانكلیسی آشنا بشود. بعد از این جریان
یکروز هر دوی آنها به هایدپارک لندن که
محل عشاق است رفته بودند. دخو زاده که متأسفانه خیلی
خجالتی بود و نمیدانست چطوری سر صحبت را با دخترک
باز کند قدری فکر کرد و بالاخره در حالیکه از شدت شرم
صورتش سرخ شده بود رو باو کرد و گفت:
- عزیزم اجازه میدی با دستها و لبهام يك کار
بدی بکنم؟ ...

دخترک که منتظر چنین پیشنهادی بود ابتدا کمی
رنگ برنگ شد ولی چون دید اطرافش همه عشاق مشغول
هستند، صورتش را جلو برد و گفت:
- زود باش عزیزم، تا کسی متوجه نشده زود کارت
را بکن، اما دونه آخرت باشه ها! ...
پسرک که از شادی در پوست نمیگنجید لبهایش را
جلو آورد، بعد دست راستش را بطرف دهانش برد و در
حالیکه لبهایش از شدت هیجان میلرزید، محکم يك
شیشکی در کرد! ...!



رادیو ترانزیستوری: کولر جیبی!
 رادیو تلویزیون: دستگاہ مولد
 کوری و کری!
 راز: چیزیکه خانمها بهمه می-
 گویند و سفارش میکنند که
 شنونده بکسی نگوید!
 راستگو: دشمن همه کس.
 راکت ننیس: کفگیر ورزش.
 رامسر: نمایشگاه سکس اپیل!
 «رانده وو»: پیش درآمد عشق!
 راننده زن: او راقچی «؟» خوشگل.

«راحتی»: کفش هرجائی!
 رادیو: قارقارک برقی.
 رادیو: کلکسیون صدا.
 رادیو: زن مصنوعی.
 رادیو: کولر ناطق!
 رادیو: جیر جیرک برقی.
 رادیو: روزنامه شفاهی.
 رادیو: بستچی صدا!
 رادیو: کرامافون روده دراز.
 رادیو: متکلم وحده.



رصد خانه : پاتوق فضولها.

رعد : آروغ آسمان.

رعد : شیشکی خدا؟!

رعد و برق : ارکستر سمفونیک آسمان.

رعد و برق : فندک خدا.

رعد و برق : قرولند خدا.

رعد و برق : فحش آسمانی!

رعد و برق : آتش بازی خدا!

رعد و برق : فلاش آسمان!

رفتگر : کسیکه از گرد و خاک نان می خورد!

رفتگر : کمک دنده و کیلا

رفتگر : واجب الرأی!

رفتگر : مسهل خیابان!

رفو : وصله ژیکولو!

رفو : وصله فرنگی.

رفیق : کلاهبردار محرم.

«راوی» : سرویس خبر گزار

آخوندها!

راهروی زیرزمینی: تونل اهلی!

رباعی : شعر چهارپا.

رجل سیاسی : کربه مرتضی علی!

رختخواب : دلمه آدم؟!

رد و بدل بوسه: «معامله پایا پای...»

یا بهتر معامله لبالب!

«رژیم» : روزه فرنگی!

رستم : کسی که غذای کافه ها را بخورد و مریض نشود.

رستم : مشکل کشای فرهنگ نویسهای توفیق؟!

رستم : پهلوان شاخدار.

رستم آباد : بیلاق رستم!

رستوران : آخر متمدن!

رستوران : پمپ بنزین آدم.

رشته پلو: پلوی گرمکی!

رشوه : یارتی بی زبان.

رشوه : یارتی بی یار تیهما.

رشوه : زبان بند کاغذی.

رشوه : حق العمل اداری.

رشوه : ترمیم حقوق (؟)

رشوه : آمپول تقویت کار؟!

رنگری و لباس شوئی : جائی-

که مردم را بهتر از لباسشان
رنگ میکنند.

رنگ زرد: رنگ ترسو!

رو: سرمایه آدم پررو!

روانشناس: دعا نویس تحصیل کرده!

روباه: جداعلای زن!

روباه: حیوان سیاستمدار.

روباه: چرچیل حیوانات.

روباه: وزیر مشاور کابینه جنکلی.

روباه: زن حیوانات.

روباه: ماده زنی که شوهرش

دیگر خرج خریدن پالتو

پوست ندارد!

روبدو شامیر: کفن خانگی.

رودخانه: حمام دراز!

رودخانه: مار آبکی!

رودخانه: جیش زمینی!

روده: راه آب غذا!

روده: خیابان یکطرفه!

روده: طناب گواشتی.

روده: ریل غذا.

روده: بند تنبان معده!

روده: خط لوله کشی شکم.

روده: خط آهن سرتاسری بدن!

رقص: ورزش دره‌وای کثیف.



رقص: لاس همراه باموزیک!

رقص: کشتی عاشقانه!؟



رقص والس: چیزیکه آدم را به

یورتمه رفتن وامیدارد.

رکاب: نردبان اسب.

رگورد: چیزیکه تا نشکنندش

بدست نمیآید!

رگ: سیم کشی بدن.

رگ: لوله کشی خون.

رگبار: تیراندازی خدا!

رگبی: ورزش خرکی!

رل: افسارماشین.

«رم»: صوفیا لورن شهرها!

رمز: خط دکترها.

رمضان: ماه کارمندان!

رنده: تراکتورچوب.

روده بزرگ : مستراح معده.
 روده کوچک : کوچه پس کوچه
 معده.

روز قیامت : کنکور اموات!
 روز قیامت : سیزده بدر مرده ها!
 روز قیامت : گاردن پارتی اموات.



روزنامه : لحاف فقرا.

روزنامه : هووی رادیو.

روزنامه : رادیوی لال

روزنامه : رادیوی کرها!

روزنامه : فرش کارمند.

روزه : سر که نقد و حلوای نسیه!

روزه : تأدیب شکم!

روزه دار: گرسنه سیرا!

روضه : آواز اشک آور.

روغن نباتی : اسلحه سرد!

روغن نباتی: عزرائیل وارفته (۱)

روغن نباتی : واکس شکمی!

روغن نباتی : نرمازدواج!

روغن نباتی : ضد حرمسرا!

روغن نباتی : «روغن کرمانشاهی

روغن نباتی خورده!»

روغن نباتی : مرد افکن!؟

روغن نباتی : فرشته مساوات!

روغن وازلین : روغن نباتی غیر

تقلبی!

رهن : پیش درآمد فروش.

ریش : آشغال صورت .

ریش : اسباب بازی حاجی آقا!

ریش : زیر نویس چانه!

ریش : کله ملق «شیر»!

ریش : دسته جاروی خدا پسندان.

ریش : دستگیره چانه.

ریش : سایه بان گلو.

ریش : دست آویز متفکران!



ریش : چنگال صورت!

ریش : موی دماغ و جاهت.

ریش مرد : دستگیره زن.	ریش : زلف چانه ا
ریش مرد کچل : زلف معکوس!	ریش : چمن زار صورت.
ریشه : پشم درخت ا	ریش : معشوق قیچی.
رئیس : کسیکه فقط در امضاء کردن	ریش : زلف وارونه.
مهارت دارد.	ریش تراش : ماشین اسفالت
رئیس : ماشین امضاء .	صورت.

موشك خنده آورده « توفیق »

میره تا عرش از پی تحقیق

تورو هم میبره ، بشرطی بشه

صحت « خنده دون » تو تصدیق!؟

ادادرآوردن! ●●● ●●●

مردی باعجله خودش را به پسر
بچه‌ای که کنار پیاده رونشسته بود
رساند و گفت :

- آ آ آقا کو کو کوچولو...
اداره آ آ آتش : ز نشانی کو کو
کو کجاست ؟

پسرک نگاه می‌باورد و چیزی
نگفت . مرد مجدداً گفت ؟

- ز ز می می دونی آ آ آ اداره

آ آ آ آتش ز نشانی ک ک ک کجاست ؟ ... ز ز خ خ خیلی خو
خو خوب آ آ از بیکمی دی دی دیگه می می پرسم .

وراهش را کشید و رفت .

در همین اثناء برد دیگری که ناظر جریان بود پیش

پسرک آمد و گفت :

- تو که مال این محله‌ای و اداره آتش نشانی را

هم میدانی کجاست پس چرا اون آقا را راهنمایی نکردی ؟

در اینموقع پسرک جواب داد :

- آ آ آ آخه او او اون آ آ آ ای م م م م م م د در می

می می آورد...؟!





زاینده رود : رودخانه! دائم

الحامله!

زبان : وکیل مدافع بدن.

زبان : شمشیر فوشها.

زبان : امتداد روده.

زبان : فرش دهان .

زبان : رادیوی بدن.

زبان : راهنمای غذا!

زبان : ماهیچهٔ فضول!

زبان : رِقاصك دهان!

زالتك : پرتقال بچگانه!

زالو: چسب حیوانی .

زالو: ازما بهترو ن حیوانات!

زالو: مفتحوز کناره کرد.

زالو: کرم استعمارچی!

زانو: میز تحریر آخوندها.

زانوی مدیر گل : صندلی راحتی

ماشین نویس!

زایشگاه : آزمایشگاه زناشویی.

زایشگاه : انوبوس شرکت زائد.

زرافه : کارمند دولت حیوانات
که بدنبال اضافات کردن
کشیده.

زرافه : شتر اطوشده؟!

زرد : رنگ آجان دیده!

زرد آلو : آلوی روغن نباتی
خورده!

زرد آلو : میوه کاشی!

زردچوبه : چوب مالا ریائی!

زردچوبه : ادویه ترسو!

زرورق : جنس لطیف کاغذها!

زکام : اسپال بینی «ا»

زعفران : ماتیک پلو.

زعفران : کاه خوشبخت.

زعفران : مانیکوربرنج!

زلزله : رقص توپست زمین!

زلزله : قروقربیلۀ زمین!

زلزله : ترس ولرز زمین.



زلف «گرنلی» : شاخ تمدن.

زلف : اسباب سرسنگینی!

زبان : پاشنه کش گلو!؟

زبان : مستأجردهان .

زبان : پاروی گوشتی!

زبان : کارسون دهان.

زبان : فرستندۀ گوشتی.

زبان : وزیرجنک بدن.

زبان : فرستندۀ بدن .

زبان : اسلحه گرم خانمها.

«زبان در قفا» : جین مانسفلید گلها.

زبان زن : اسلحه خود کار.

زبان زن : زندانی محکوم به -

اعمال شاقه!؟

زبان کوچک : پاسبان راهنمایی

حلق!

زبان کوچک : لوستردهان!



زرافه : آسمان خراش حیوانات.

زن : آهنربای گوشتی !

زن : دختر دست دوم !

زن : مادر زن کال !

زن : بلای خواستنی .

زن : فثاله دختر !

زن : پارسنگ زندگی !

زن : دختر بالغ ؟

زن : کاشف پول شوهر !

زن : دختر رسیده !

زن : کمک دنده مادر زن !

زن : دختر باز نشسته !

زن : الگوی روباه !

زن : عزرائیل اتومبیل !

زن : جیب بر آشنا .

زن : مرد خلع سلاح شده .

زن : رادیوی بی برق و باطری .

زن : شوفاژ و رادیوی طبیعی .

زن : موجود نامرد !

زن : دشمن خانگی مرد !

زن : شیطان مرئی !

زن : آهن ربای مرد !

زن : شوهر مرد !

زن : جیب بر خانگی ؟!

زن بابا : ننه بدلی !

زلف : کلاه آدم بی پول !

زلف : ریش کله !

زلف «مמוש» : طویله حشرات !

زمستان : فصل تلویزیونی

زمستان : رقیب رادیو

زمهریر : یخچال بهشت .

زمین : تیله خدا .

زمین : آبریز گاه آسمان .

زمین خور : مال خدا خور .



زن : «سندوق اسرار مگوی بگو» !

زن : دختر آبکشیده .

زن : وروره جادوی اتمی .

زن : دختر کهنه .

زن : پلنگ دوپا !

زن : داروی لاغری .

زن : ماراهای !

زن : پول خوره !

زن : پس مونده دختر !

زن : دختر تصادفی !



زنبور : موزیسین دکان قصابی!
 زنبور : زن «موظلانی»
 زنبور : کارمند بخش تزیینات
 حشرات !
 زنبور عسل : قناد حشرات !
 زنبور عسل : قناد بالدار.
 زن بی حجاب : شمشیر برهنه !
 زنبه : تابوت آجرا!
 زنبیل : کیف خدیجه سلطان !
 زن پیر : هندوانه لهیده .
 زن پیر : آیه عذاب .
 زن چادری : قداره توی غلاف!
 زن خوشگل : مرحم سینه !?
 زن خوشگل : پارتی خداداد .
 زندان : منزل بیکرایه .
 زندان عمومی : دانشگاه جیب
 برها .
 زندان عمومی : کلکسیون اجناس
 نخاله !
 زندان عمومی : شورای تبهکاران .

زندان کله گنده ها : هتل مجانی .
 زندان کله گنده ها : آسایشگاه
 موقتی .
 زندانی فراری : جهانگرد قلابی!
 زن صیغه : زن روزمزد !
 « زن طلاق داده » : مردی که
 « بیوه » شده است !
 زنگ اخبار : « یاالله، برقی!
 زن گرفتن : اولین اشتباه عالم
 مردی !
 زنگ مدرسه : ناقوس آزادی
 شاگردها !
 زنگوله : زنگ اخبار الاغ !
 زنگوله : بوق الاغ .
 زنگوله : کراوات بزا
 زیر پیراهن : جوراب شکمی!
 زیپ : هزارپای فلزی .
 زیپ : تکمه روده دراز!
 زیتون : سنجید سیاه پوست .
 زیر پوش زنانه : پارچه خوشبخت
 زیر پوش مردانه : پارچه بدبخت!
 زیر دریائی : نهنگ مصنوعی .
 زیر دریائی : ماهی آهنی!
 زیر زمین : اطاق متواضع «؟»

زیرمیز: جائیکه پاهای مخالف
 باهم ترکیب می‌شوند!
 زیلو: فرش پذیرائی خدا .
 زیلو: قالی گرمونی کارمندا!
 زین : پیراهن دکولتهٔ اسب .
 زین : پالون دوچرخه !

زیرسیگار: مستراح سیگار!
 زیرسیگاری : قوطی سیگار
 ژیکولوها (؟)
 زیرشلواری : تیوب شلوار!
 زیرشلواری : انبارمهمات!
 زیرشلواری : مستراح ترسوها !



تقدیم کل
 برای تشویق هنرمند !

فرمان نادرشاه ۱



صادق پور را همه
می‌شناسند و برای آنهایی
هم که در افتخار، شناسائی
اورا ندارند باید عرض

کنیم جناب ایشان سابقاً يك تآثر آب پز در اول خیابان
لاله زار داشت و در اکثر نمایش های آن که بیشتر سرگذشت
نادرشاه بود رل اول را خودش بهمه می‌گرفت و بدون
برو برگرد در هر نمایش هم يك خیطی بالا می‌آورد که
فی الواقع باعث رونق کارش میشد .

از قضا یکشب که نمایشنامه فتوحات نادرشاه را
روی صحنه آورده بود و طبق معمول، خودش رل نادرشاه را
بعمه داشت یکمربه چراغ ها خاموش شد و نادرشاه
دستور داد برای روشن کردن تآثر چندتا چراغ زنبوری
از سرکوجه کرایه کردند و به آنجا آوردند ولی در همان
موقع که جناب نادر به سردارش دستور میداد که بقلب
هندوستان حمله کند و پدر هرچه هندی است در بیاورد
یکمربه یکی از چراغ ها به فس فس افتاد و او هولکی دادزد:
_ آهای سردار، اول بیا چندتا تلمبه به این چراغ لامصب

بزن بعد برو هندوستانو فتح کن!



ژینگولو: مرد زن نما!
 ژینگولو: چوب رختی لباس!
 ژینگولو: کلکسیون آه وحسرت!
 ژینگولو: مرتاضی که فقط با آب
 هویج زنده است!
 ژینگولو: پادوی افتخاری زنها!

ژاندارم: آجان کوهی.
 ژاندارم: (رجوع شود به امنیه!)
 ژانویه: نوروز نامسلمان!
 ژست: قیافه قلبی!
 ژوپون: چتر خوشبخت!
 ژوپون: محرم اسرارا!
 ژوپون: عرق کیر پائین تنه!
 ژوپون: چتر یا.
 ژینگولت: ساندویچ پنجه و لاستیک!
 ژینگولت: دستگاہ کیر نده متلک!

***** گذرنامه! *****



درسالمهای آخر جنگ
 بین الملل بازرس ترن
 مشغول تفتیش گذرنامه‌های
 مسافرین بود و وقتی نوبت
 بیک روزنامه نگار رسید
 چون گذرنامه اش قدری
 مشکوک بنظر میرسید به
 بازرس گفت:

— اسم من فرانك اسمیت است و در خدمت تیمسار
 واترسون هستم .

بازرس گفت :

— بسیار خوب ، تیمسار واترسون در کوپه بغل دستی
 است ازاو خواهم پرسید اگر شما را قبول کردمانه‌ی ندارد .
 روزنامه نگار که به عمرش تیمسار واترسون ران دیده
 بود با ترس و لرز بدنبال او به کوپه تیمسار رفته و در آنجا
 با کمال حیرت شنید که تیمسار در مقابل بازرس گفت :

— بله ، این آقا از آدمهای بنده هستند .

و روبه روزنامه نگار کرد ، و گفت :

— سلام فرانك اسمیت! بیا اینجا بنشین ...

وقتی بازرس رفت تیمسار به روزنامه نگار که میخواست
 ازاو تشکر بکند گفت:

— ازمن تشکر نکن عزیزم ، منم تیمسار واترسون را
 نمی شناسم گذرنامه منم قلبی است و حال تراهم خوب میفهم!



ساعت : دایره حسابداری عمر !
 ساعت : ترازوی زمان!
 ساعت : «چوب خط» عمر!
 ساعت : حسابدار گذشت عمر.
 ساعت : گلوبند دست، !؟
 ساعت : مزاحم بدقولها !
 ساعت : خروس آهنی
 ساعت : کنتور عمر.

ساجمه : مروارید فلزی !
 ساربان : خلبان شتر!
 ساردین : قوطی کبریت ماهی!
 ساردین : ماهی صحافی شده !
 سازمان جدید (اداره) : وسیله
 استخدام دوستان .
 سازمان ملل : امامزاده ایگه
 همه دولتها میداندند مراد
 نمیدهد.
 ساطور: قلمتراش قصاب !
 ساعت : قطب نمای وقت !

- سبیل : سایبان لب .
 سبیل : شیروانی لب !
 سبیل : ترازوی خنده .
 سبیل : ابروی سرپائین .
 سپر : چتر عمودی !
 سپور : موکل بی موکلها !
 سپور : سیاهی لشکر شهرتاری !
 سپور : دلاک شهر !
 سپور : کلکسیونر فاشق و چنگال !
 سپور : رکن پنجم مشروطیت .
 سپور : کدبانوی خیابانی !
 سپور : مداد پاک کن خیابان .
 سپور : حسابدار پیشگل !
 ستاره : چراغ خواب خدا .
 ستاره : خال آسمان .
 ستاره : تیله انگشتی خدا .
 ستاره : کک و مک آسمان .
 ستاره دریائی : عنکبوت پدر
 مادر دار !
 ستاره سینما : ستاره گوشتی !
 ستاره سینما : کلکسیونر شوهر .
 ستون «اگر» : آرزوی فکاهی .
 ستون «بچه ها» : مذاکرات
 مجلس دعاو ثنا .
- ستون «درمدرسه» : مذاکرات
 مجلس شور با .
 ستون نوابغ : تیمارستان توفیق !
 ستون وجه تشابه : بدر میگم
 دیوار تو گوش کن !
 ستون فقرات : تیر آهن بدن !
 ستون فقرات : تسمیح استخوانی .
 سجل مرده : هودی سپور !
 سجل : ضامن غریبان .
 سحر : پیش آهنگ صبح .
 سخن چین : خبرنگار افتخاری .
 سر : پشت بام بدن !
 سر : سندان لنگه کفش !
 سر : گلدان زلف .
 سر : ستاد فرماندهی مغز .
 سر : برج مراقبت بدن .
 سرب : فلز کم بنیه .
 سرباز : سرهنک کال .
 سرپائی : کفش نابالغ .
 سرپل : نمایشگاه و فروشگاه
 سکس اپیل !
 سردبیر : لولوسر خرمن .
 سرخ پوست : محصول کارخانه
 ذوب مس بشر !

- سبیل : سایبان لب .
- سبیل : شیروانی لب !
- سبیل : ترازوی خنده .
- سبیل : ابروی سرپائین .
- سپر : چتر عمودی !
- سپور : موکل بی موکلها !
- سپور : سیاهی لشکر شهرتاری !
- سپور : دلاک شهر !
- سپور : کلکسیونر فاشق و چنگال !
- سپور : رکن پنجم مشروطیت .
- سپور : کدبانوی خیابانی !
- سپور : مداد پاک کن خیابان .
- سپور : حسابدار پیشگل !
- ستاره : چراغ خواب خدا .
- ستاره : خال آسمان .
- ستاره : تیله انگشتی خدا .
- ستاره : کک و مک آسمان .
- ستاره دریائی : عنکبوت پدر
مادردار !
- ستاره سینما : ستاره گوشتی !
- ستاره سینما : کلکسیونر شوهر .
- ستون «اگر» : آرزوی فکاهی .
- ستون «بچه ها» : مذاکرات
مجلس دعاو ثنا .
- ستون «درمدرسه» : مذاکرات
مجلس شور با
- ستون نوابغ : تیمارستان توفیق !
- ستون وجه تشابه : بدر میگم
دیوار تو گوش کن !
- ستون فقرات : تیر آهن بدن !
- ستون فقرات : تسمیح استخوانی .
- سجل مرده : هودی سپور !
- سجل : ضامن غریبان .
- سحر : پیش آهنگ صبح .
- سخن چین : خبر نگار افتخاری .
- سر : پشت بام بدن !
- سر : سندان لنگه کفش !
- سر : کلدان زلف .
- سر : ستاد فرماندهی مغز .
- سر : برج مراقبت بدن .
- سرب : فلز کم بنیه .
- سرباز : سرهنک کال .
- سرپائی : کفش نابالغ .
- سرپل : نمایشگاه و فروشگاه
سکس اپیل !
- سردبیر : لولوسر خرمن .
- سرخ پوست : محصول کارخانه
ذوب مس بشر !

سرفه : پارازیت سینه ا
 سرفه : عطسه روغن نباتی خورده ا
 سرفه : دست انداز نفس.
 سرتاس : آینه محدب.
 سرتاس : قمر جاندار.
 سرتاس : آئینه متحرك !
 سرقلیان : نوه کلدسته ا
 سرویس : رشوه کارسن.
 سطح زندگی : چاه ویل.
 سطل : کیلاس الاغ.
 سطل : فنجان فیل.
 سطل : جام ویسکی یابو!
 سطل : لیوان نشکن اسب!
 سطل : کیف دستی سپورا!
 سطل : هتل آشغال!
 سطل خاکروبه : پانوق مگسها!
 سفره : رختخواب نان.
 سفید : رنگ خوش اخلاق.
 سفیداب : مهر حمام!
 سفیدگر : آرایشگر فلزات.



سرکچل : خورشید مصنوعی!
 سرکچل : فرودگاه مگس.
 سرکچل : مجموعه پلاستیکی!
 سرکچل : پیست اسکی مگسها.
 سرکلاه دار : کاسه زیر نیم کاسه ا
 سرکه : شراب مسلمان!
 سرکه : آب بداخلاق.
 سرکه : پیش درآمد شراب.
 سرکه : ماست بندشهرداری!

سلام : اشارت صحبت ا



سماور: مردخامله.

سماور: صندلی صدارت قوری!

سماور: سازسلوی فقرا!

سماور «فقتی»: سماورسیاسی!

سمباده: پاهای تیغ انداخته

خانمها.

سمسار: آدم دست دوم!

سمعك: پستونك گوش!

«سم مهلك»: طلبكار وعده رسیده!

سمنو: حلیم آفریقائی.

سناتور: آدم ماقبل تاریخ!

سنتور: چر کنویس پیانو.

سنجاق: میخ لطیف!

سق: طاق نصرت دهن!

سقا: کسیکه از مشك خود نان

میخورد!

سقف: آسمان مصنوعی.

سكسكه: گلگی شكم!

سكسكه: تيك ناك معده!

سكسكه: آروغ قسطی!

سكو: صندلی كدا!

سكینه: خانمی كه دارای سه كینه

است!



سك: بخاری بقلی فقرا!

سك: گازانبر پاچه!

سك: حیوانیکه هم «پدرسك»

است هم «مادرسك» و هم

«نخمسك»!!

سلاخ: قاتل حرفه‌ای!

سلاخ: د کتر بی سوات!

سلاخ خانه: میدان اعدام کوسفندا!

سلاخ خانه: بیمارستان کوسفندان!

سوراخ کلید : ناف در .
 سوراخ کلید : تلسکوپ اطاق !
 سوراخ کلید : تلویزیون
 پیشخدمت !?
 سوراخ کلید : سینمای فضولها .
 سورمه : نمک چشم .
 سوزن : خیاط لخت .
 سوزن : کاراژنخ !
 سوزن : پلیس راهنمایی نخ !
 سوژه : غذای مطبوعات !
 سوسک : ارکستر سمفونی حشرات .
 سوسیون : نوّه کالباس !
 سویس : فلنگستان !
 سویس : "بندرعباس کله کنده ها!
 سه پایه : کسانی که باعصارا میروند .



سه پایه : صندلی دیزی !

سنجاق : انژکسیون کاغذ !
 سنجاق : قفل پارچه .
 سنجاق : بخیه کاغذ .
 سنجاق قفلی : لیلی و مجنون
 فلزی .
 سنجاقک : طیاره جت حشرات .
 سنجد : کپسول قانوت .
 سندان : فلز توسری خور .
 سند مالکیت : شناسنامه زمین .
 سنگ پا : سنک آبلهرو .
 سنگ پا : گوشت ساب (۱)
 سنگ پا : سنک کرموا
 سنگ پا : سنک سیاسی (۲)
 سنگ پا : سوهان پا !
 سنگ چخماق : فندک قدما !
 سنگفرش : اسفالت ایرانی .
 سنک قبر : پلاک مرده !
 سنک : نان آبله روا
 سنگ مرمر : سوفیالورن سنگها !
 سوادکوه : کوه باسوادا
 سوپ : آتش زوازدردرفته !
 سوپ : آبگوشت کافرا
 سوت : تلگراف بی سیم پاسبان .
 سودا : آب جوشی !
 سوراخ دماغ : تونل مشجر .

سه پایه : چهار پایه چلاق (!!)

سه پایه : کفش پاشنه بلند
کماجدان .

سه پستان : گیاه پستاندار.

سه چرخه : دو چرخه عجیب الخلقه.

سی (۳۰) : ایستگاه من خانمها!
سیاست : تجارتی که سرمایه اش
«دروغ» است.

سیاست : بازی کله گنده ها .

سیاستمدار: هنرپیشه سیاسی!

سیاستمدار: مرد دوزنه!

سیاستمدار: کلاه گذار مردم
پسند.

سیانور: دکتر بدون ویزیت!



سیاه پوست : آدم ضد دوده (دوده
پروفا).

سیاهرک : فاضلاب رکها.

سیب زمینی: رجل سبزیجات!

سیخ : هندل الاغ!

سیخونک : سویج الاغ!

سیخونک : دنده الاغ!

«سیر» : سبزی بی تربیت .

«سیر» : سبزی پر خورا

سیرابی : حوله چرك!

سیرابی : آبگوشت کارمندان!

سیرابی : کالباس ایرانی.

سیرابی : حوله خوراکی!

سیرجان : شهر ناراضی.

سیزده : عدد بد شانس.

سیزده بدر: میتینگ صحرائی!

سیگار: رشوه مشروع!

سیگار: پستونک آدم بزرگها!

سیگار: ساندویچ توتون!

سیگار: ناشتائی ژیکولو!

سیگار: کمک دنده اعصاب!

سیگار: انگشت اضافی!

سیگار: بخاری دماغ!

سیگار: سم کشیدنی.

سیگاربرک : دلمه دود.

سیگاری : دود کش.

سیل : زلزله مایع!

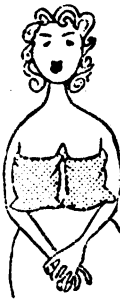
سیل : آب انقلابی.

سیلو: معده شهر.

«سیلواکوشینا» : سیلوا «کوش

اینا»!

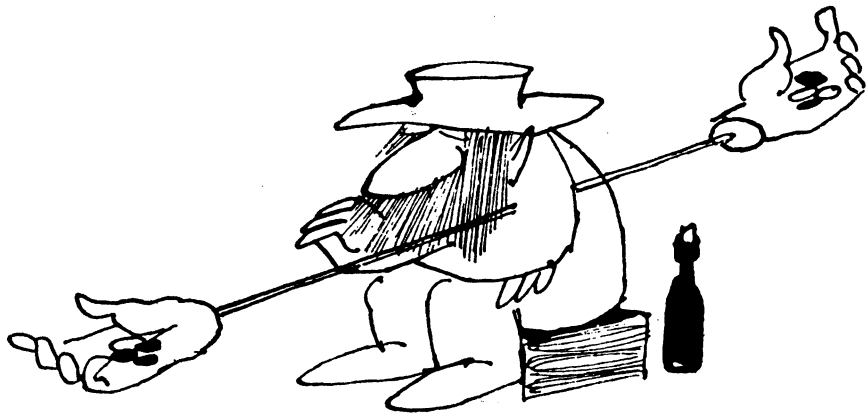
سینما : میعادگاهی که سیگار
کشیدن در آنجا ممنوعست!
سینه بند : ناندانی سوفیالورن!
سینه بند : طویلهٔ ممه!
سینه بند : قاب ممه!
سینه بند : غلاف پستان!
سینه بند : بارکش خوشبخت.



سینه بند : توبرهٔ پستان!
سینه بند : کهوارهٔ پستان!
سی و سه پل : پل عیالوار!

«سیلوانا پامپا نی نی» : نی نی
کوچولوی ستارگان!
سیم : راه آب برق!
سیم برق : بندتنبان لامپ!
سیم برق : رختخواب مکس!
سیم برق : تلفن عزرائیل!
سیم خاردار : طناب مادرشوهرانه.
سیم خاردار : سیم اصلاح نکرده.
سینما : شهر فرنگ قرن ام.
سینما : تآتر جامد!
سینما : تآتر قلبی!
سینما : «انجمن حمایت عشاق»!
سینما : ماساژگاه!
سینما : اتحادیه بیکاران.
سینما : عاشقکده!!
سینما : تعزیهٔ خنده‌دار.

ترک غم رفته و آینده کن
خنده کن و خنده کن و خنده کن



دکان دونبش!

شعر نو!

توبه‌های زرد!

ای ریشهای سبز و سفید و دراز من
بر آسمان چانه‌ام، زچه قندیل بسته‌اید
شاید که خسته‌اید ...

ای قلب زود رنج بی‌طپش نیم‌رنگ من
ای جیبهای همچو سیه‌چال تنگ من
تا کی بجنگ من؟

ای بادهای گرد و دراز و ضخیم و پهن
بهر چه آب‌گاہ مرا چنگ می‌زنید؟ بدرود بر شما!
سو گند می‌خورم بلجنهای حوضمان
از من گنه نبود که شاعر شدم بدهر
از توبه‌های زرد من اندر فراخناک

باشك جيغ ناك

در آن مفاك پاك

از بانگ آرزوی سیه‌فام زندگی

فوری زدم بچاك!



شاگردشوفر: مصنف فحش!

شاگردشوفر: پرستار ماشین.

شاگردشوفر: دانشجوی دانشکده

بی ادبیات؟!

شاگردشوفر: مسافر آخر خط.

شال گردن: کراوات قلچماق!

شال: دم کن شکم!

شامپو: صابون روغن نباتی

خورده!

شامی: کوفته لکدشده!

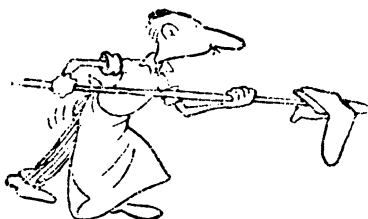
شانس: اسم مستعار خدا!

«شابد و نظیم!»: تجریش.

«شابگما»: آرم جاهل!

شاخ: آنتن حیوانات!

شاخ سماو: بیلاخ دوقلوا!



شاطر: کارگرد قفاس؟!



شپش : بازرس بدن.
 شپش : «شبگرد» بدن!
 شپش : بلبل پشم آباد.
 شپش : رفتگر جیب کارمندا
 شپش : قمارباز حشرات!
 شتر: وسیله دست انداز سر خود!
 شتر: حیوان قوزی!
 شتر: ماشین دو طبقه حیوانات!
 شتر: مظهر بزرگی.
 شتر: حیوان نمدپوش.
 «شتر قربانی»: خانمهاییکه زیاد
 زلم زیمبوو النکو و کردن
 بند آویزان میکنند.
 شحنه : کلب الاکبر!
 شراب : عرق خجالتی.
 شراب: «آبی» که «شر» می -
 آورد.
 شراب : جواز عالم هیروت.
 شراب : انگور نامسلمان
 شراب : سرکه شرورا
 شراب : عرق سرخ پوست!

شانه : «سرور» اشیاء!
 شانه : مأموران نظامات زلفا
 شانه : چنگال مو.
 شانه : تراکتور سرا
 شانه : قشوی سر .
 شانه : شنکش سرا
 شانه : هزار پای کا ئو چوئی.
 شانه : مبصر موا
 «شانه بسر»: ژیکولت پرندگان.
 «شانه بسر»: آرایشگر پرندگان.
 «شاه عباس»: رب النوع سبیل!
 شاهین : جت بوئینگک پرندگان!
 شب : روز سیاه پوست!
 شب : روز دزدا
 شب ژانویه : شبی که کارسناها
 واجب الحج می شوند!
 شب عید فطر: لیلۃ القدر!
 شبنم : عرق زمین.
 شپش : چیزیکه قبلا مردم آنرا
 میکشتمند حالا (زمان جنک
 بین الملل دوم) او مردم رامیکشدا



شکارچی : قاتل مجازا

شکر : نمک شیرین (!)

شکرپنیر : شکلات سرقبرستان

شکرزره : توتون فندی !

شکم : صندوق بلدیة بدن!

شکم : باجه دریافت غذا.

شکم : بارانداز خوراکیها.

شکم : قلک کوشتی!

شکم : کارخانه ذوب هله هوله !

شکم رجال : مدفن بوقلمون !

شکلات : کتیرای فرنگی.

شل : آدم شاه فنرشکسته !

شلغم : کلابی فقرا .

شلغم : ترب سیاه بی بخارا

شلوار : دامن دوقلو !

شلوار : ذوالپاچتین .



شراب : «آبلیموی انگورا!»

شراب : آب ارمنی!

شربت : مربای وارفته!

شرکت زائده : کوره آدمپزی

وطنی!

شرکت زائده : مخترع صفا!

شست : انگشت جاهل!

شست : مدیر کل انگشتها.

شست : انگشت بی ادب!

شش : بادکنک بدن!

شصت (۶۰) : انگشت حسابدار!

شعر : بچه شاعر!

شعر : نردونیکه !

شعر نو : راک اندرول کلمات!

شعر نو : سولفات دوسودادبی!

شعله : کا کل فیتله !

شوخی : فحش مباح!
شوخی : تذکار حقیقت به خنده
خنده.

شورت : شلوار آستین کوتاه !

شوره : خاکستر سر!

شوره : نمک سر!

شوره زار : نمکدان خدا.

شوفاز : بخاری تحصیل کرده!

شوفاز : کرسی آبکی !

شوفر : استاد دانشکده ادبیات!

شوفر : کمک دنده اجل.

شوفر : قاتل پروانه دار.

شوفر کوپنی : عزرائیل مجهز!

شوهر : کارپرداز زن.

شوهر : نو کرسفارش!

شوهر : نون دهی که از او پول

میگیرند ولی باهاش لاس هم

نمیزند !!

شوهر : مردیکه دلباخته همه زنهار

است غیر از زن خودش!

شوهر : کیسه بوکس زن!

شهر : باغ وحش آدمها!

شهرتاری : اداره گردو خاک!

شهرتاری : مشاطه رسمی!

شلوار: اسمی که از بالا مفردواز
پائین جمعست.

شلوار گلف : چاقچور مردانه.

شلوار لاستیکی بچه: کابینه سیار؟

شلنگ تخته : قدم آهسته شتر!

شماره تلفن : آدرس الکتریکی!

شمار این ذی الجوشن : کسیکه

دوماه از سال را بنام خود ثبت

داده !

شمشیر : خنجر «سینما اسکوپ» !

شمع : ویتامین سقاخانه.



شمع : کمک دنده برق.

شناسنامه : تنها چیزی که زنهای

امروزی در حجاب نگه

می دارند!

شناسنامه : سند مالکیت آدم!؟

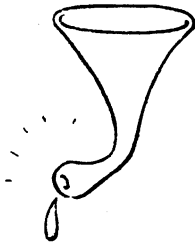
شناسنامه : ملك عذاب خانمها.

شناگر : انسان ذو حیاتین!

شنبليله : تقویم سبزیجات «؟»

شنل : چادر مردانه.

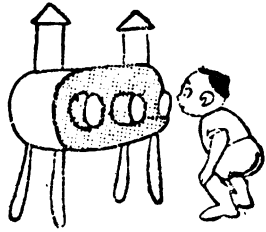
شیروانی : چتر غیر منقول.
 شیروانی : آقا بالاسر عمارت .
 شیریا خط : استخاره جاهلها.
 شیشکی : سوت سرما خورده!
 شیشه : عینک هنجره!
 شیشه : طلق متکبر «؟»



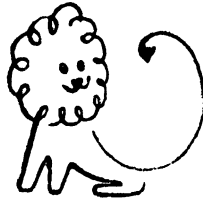
شیشه اماله : قیف عاقبت بخیر.
 شیشه اماله : متروی مسهل!
 شیشه کانادا درای : گـوشـتـکـوب

مدرن!

شیشه مغازه‌ها : آبنه ژیکولوها.
 شیطان : پلیس راهنمایی قلب!
 شیطان : تبلیغاتچی جهنم!
 شیشه : بوق اسب !



شهر فرنگ : تلویزیون وطنی.
 شهریه : گدائی فرهنگی!
 شیر: آب رنگ کرده !
 شیر: حیوان خوردنی !



شیر: حیوان آبکی!
 شیر: مادرزن حیوانات.
 «شیر»: آدم | آب «لمبو»!
 شیراز: پایگاه پرتاب لیمو.
 شیر برنج : آتش سفید.

آبگوشت!

آنروز فرمانده هنگ تصمیم گرفت سری
باشپزخانه بزند و شخصاً آبگوشتی را که برای
سربازان میپزند امتحان کند تا از خوبی آن مطمئن شود.
نزدیک آشپزخانه بدوسر باز بر خورد که دیگر
بسیار بزرگی را روزی زنبه گذاشته میبردند. توی
دیگ مایعی هم رنگ آبگوشت بخار میکرد.
فرمانده نگاهی بمایع کرد و گفت: بایستید
میخواهم کمی از آبگوشت امروزتان بچشم.

— آخر جناب رئیس ...

— آخر ندارد، فرمان نظامی است، یک قاشق

بمن بدهید ...



... جناب سرهنگ دوسه قاشق پشت سر هم

چشید و بعد فریادی از خشم و عصبانیت کشید و گفت:

— این دیگه چه جور آبگوشتیه؟ .. مثل آب

ظرف شوئی میمونه !!

— ... بله جناب سرهنگ،

کاملاً درست میفرمائید، ما تو این

آب ظرفها روشسته بودیم!؟





صدراعظم : ضبط صوت جاندارا
 صدراعظم : کارخانه وعده سازی!
 صدراعظم : فرمانده هنگ وعده
 دهندگان!
 صدف : اطاق خواب مروارید.
 صراف : خورده دزد!
 صف بنز: میزان الحرارة مقاومت!
 «صفحه»: صدای «پرس» شده!
 صفحه ساعت : میدان مسابقه
 دوی عقربه ها!

«صاب خیر»: کسیکه پیر زنی
 را بیوسد!
 صابون : مسهل لباس «؟»
 صابون : ماهی مصنوعی!
 صاعقه : فتوالکتریکی خدا!
 «صبحی»: کسیکه همیشه «ظهر»
 سخن میگفت.
 «صبحی است، احسنت»: الفبای
 و کالت!
 صدارت : مکتب وعده!
 صدای جت : صدای مادر زنانه!

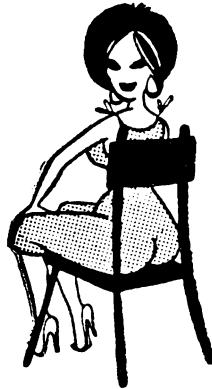
صفحه گرامافون : صندوق پس-

انداز موسیقی !

صلوات : زنده باد مذهبی !

صلوات : کمک دنده اتوبوسهای

اسقاط درس بالائی!؟



صندلی : تختۀ خوشبخت !

صندلی : سنک صبور چوبی.

صندلی : فرودگاه باسن !

صندلی : ته گاه !!

صندلی الکتریکی : قاتل بیجان.

صندوق پست : جیب خیابان.



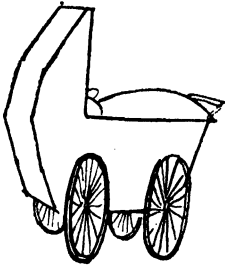
صورت : محل کشت و کار ریش !

صیفه : زن بد کی !

صیفه کردن : ناپرهیزی شرعی!؟



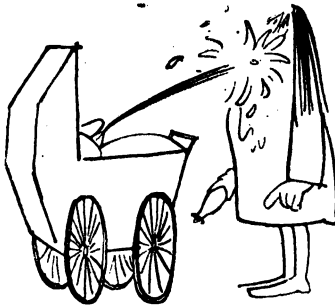
« آدم با نظافت !. »



۱



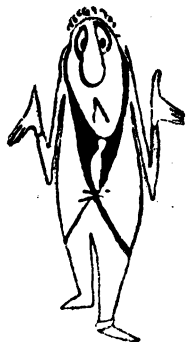
۲



۳

« بدون شرح »

دلیل !



مردی وارد مغازه سقط -
فروشی شد. يك بسته سیگار خرید
و شروع به کشیدن کرد . سقط -
فروش که سخت با دود سیگار
مخالف بود به خریدار گفت:

- آقا مگه نمی بینی اونجا نوشته ایم :

« استعمال دخانیات ممنوع است ! »

خریدار که تازه چشمش به آن آگهی افتاده
بود با تعجب گفت :

- آخه من این سیگار رو از خود شما خریده‌م.

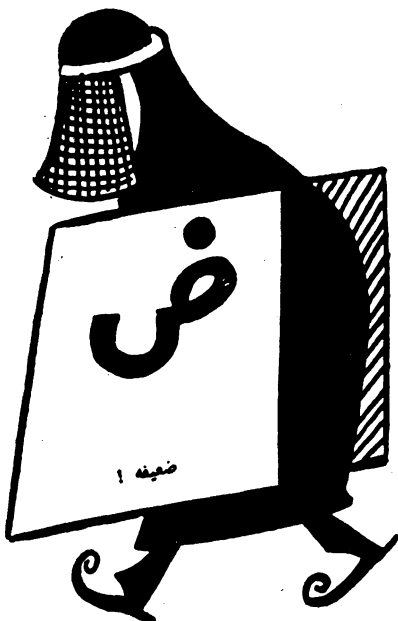
فروشنده که از این استدلال سخت حیرت زده

شده بود جواب داد :

- خوب آقا ما اینجا «شیشه اماله» هم

میفروشیم ، اما قرار نیست که مشتری همینجا

اونو استعمال بکنه ! ?



ضارب : قاتل خوش شانس !

ضامندار : خود نویس جاهل !

ضرب : سازتوسری خورا!

ضبط صوت : طوطی الکتریکی.

ضیق مجرا : تنگی قافیۀ ادرار؟!

ضبط صوت : کلکسیون صدا !

روز پنجشنبه روز توفیقه

روز خندهس و غش غش و جیغه !

دیشب «اکبریه ور» به «عبدل» گفت:

هرکی «توفیق» نمیخونه «بیغه» !

— ● چه کسی؟ ● —

حسینقلی خان روی خاصیت نژادی عادت کرده بود بمحض احساس «خطر!» دهر گوشه و کناریکه میرسید ادرار کند ، اتفاقاً موقعیتی برای او پیش آمدو به لندن رفت و هنگامیکه دریکی از خیابانهای پر جمعیت آنجا عبور میکرد احتیاج شدیدی باین عمل پیدا کرد . باطراف نگاه کرد و برای اینکار جایی پیدا نکرد. قدری راه رفت ساختمان نیمه تمامی را دید و با خودحالی خود را به گوشه آن رساند و بعادت همیشگی فوری شروع به بازکردن دکمه های شلوار نمود و درست در همین موقع حس کردکه شخصی به پشت او میزند. برگشت دید پلیس است :

- اینجا ممنوع است ...

حسینقلی خان ناچار راد خود را پیش گرفت... در موقعیت بدی گرفتار شده بود. اینبار به پارک کوچک و خلوتی رسید . فوری خود را به زیر درختی که تقریباً دور از انظار بود رساند و شروع به بازکردن دکمه ها کرد ولی هنوز وارد معرکه نشده بودکه مثل دفعه قبل پلیس باو نهب زد :

- ممنوع است ... راه بیفت !

حسینقلی خان از همه جا ناامید بحال دو دنبال جایی میگشت که یکمربعه در سرخیابانی این تابلو بچشمش خورد :

« دکتر فلان - متخصص مجاری ادرار »

بدون درنگ داخل مطب شد و بی معطلی بدکتر گفت که نمی تواند ادرار بکند ...

دکتر با ظرف مخصوصی پیش او آمد و گفت :

- ممکن است یک امتحانی بکنیم؟ ...

و ظرف را به حسینقلی خان داد .

حسینقلی خان با تشکر زیاد ظرف را گرفت و خود را راحت کرد. وقتی دکتر اینوضع را دید گفت :

- دیدید ، آنوقت شما

میگوئید که نمی توانید ، کی بشما

این حرف را زد ؟

- ... پلیس !!





طاووس : مانکن حیوانات!
 طایر: کفش ماشین.
 طبل : مدیر کل سازها!



طبل : شکم فقرای آبدوغ خورده.
 طبیب : کمک دنده عزرائیل.
 طشت : کرما به لباس .
 طلا : آهن ثروتمند!
 طلاق : «رهائی».
 طلاق : مشکل کشای اتمی!

طاس : کله اسفالت شده!
 «طاس» کباب : کباب بی مو «؟»
 طاقچه : جیب اطاق .



طاق نصرت : موی خانمهاییکه
 بالای سر جمع می شود.
 طالب العلم : کرسنه ابدی.
 طاووس : کبک خوش لباس ؟
 طاووس : بریزیت - باردوی
 پرندگان!



طوطی : زن واقمی !
 طوطی : گجشك تكنی كالور
 سینما سکوپ !
 طوفان : بادمست.
 طویله : اطاق خواب خرها !
 طویله : کافه رستوران الاغ.
 طویله : محل کنفرانس خران!
 طویله : مجلس بزم خران !
 طویله : حجله گاه خرها !
 طویله : پانیون الاغ !
 طویله : جایگاه یرتاب لگد!!
 طویله : مدرسه خرها .
 طویله : فرود گاه الاغ؟
 طیاره : کردن کلفت پرندگان .
 طیاره : کلاغ آهنی!

طلاق : عروسی اشتباهی.
 طلاق : زنگ تفریح ازدواج !!
 طلاق : طوق رحمت !
 طلاق : دلخوشی ازدواج ؟!
 طلاق : فرمان آتش بس!
 طلاق : پیمان متارکه جنک ؟!
 طلاق : « اشتباه همیشه قابل
 برگشت است ! »
 طلاق : حکم آزادی مرد !
 طلاق : چتر نجات شوهر.
 طلاق : مجلس ختم ازدواج !
 طلاق : حکم خاتمه خدمت مرد!
 طلاق : شکست مادرزن !!
 طلاقنامه : سند آزادی !!
 طلبکار: آدم باحافظه (؟)
 طلبه : آخوند نارس !
 طناب : پدر نخ !
 طناب : نخ ورزشکار!
 طناب دار: کراتات آخرت !
 طوری چراغ زنبوری : لامپ
 پارچه ای !
 طوطی : ضبط صوت طبیعی (۱)



پدر دختر به خواستگار - به بینم ، تو عوض يك مليون جهازی كه من بخونه تو
می فرستم چی بدخترم میدی ؟
خواستگار - ... یه «رسید» !!

در پلاژ عشق

وقت دریا و شنا شد ، ساحل دریا خوش است
دیدن خوبان که عریانند سر تا پا خوش است
میدهم جان ازغم رخسارشان ، چون گفته اند :

« با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است ،
این میان ما هم دل خود را بدریا میزنیم

گر تماسی هم شود ز آنها نصیب ما خوش است
تا که خوبان بیشتر افتند ، عریان ، اندر آب

هرچه اکنون در شمال افزون شود گرما خوش است
تا که گردد با نمک تر آن بت شیرین زبان

گر در آب شور اندازد تن زیبا خوش است
دور از چشمان خانم کو نمیداند شنا ،

در پلاژ عشق ، وقت عشرت آقا خوش است
چونکه آقا گرم لاس است و زنش سر میرسد

دیدن آقا و خانم موقع دعوا خوش است
جیب کن هستند مهمانخانه های ساحلی

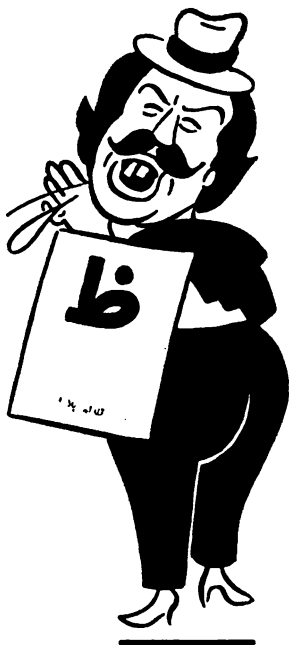
از سر آنها گذشتن با هواپیما خوش است
دیدن رخساره اندوهناک مشتری

چون حسابش را کند صاحب هتل امضا خوش است
این خوشی ها ، آدم بی پول را ناخوش کند

کیف دریا از برای مردم دارا خوش است
بهری پول است هم تهران بدو ، هم رامسر

در بیای بی پول ، هم اینجا وهم آنجا خوش است
«خروس لاری»





ظاهر ساز: کنه کنه تو کپسول .
ظهر: پست امدادی شکم.

ظالم: مظلومی که دهانش را
بسته اند.
ظالم: وسیله شهرت مظلوم .

روز «کاکا» ست روز پنجشنبه
روز قاقاست روز پنجشنبه
روز «توفیق» و خنده و نمکه
روز عیش و نشاط و قلقلکه

احمد آقا و محسن خان برای شکار بجنگلی رفته بودند ، وسطهای جنگل ناگهان يك شیر درنده بآنها حمله کرد . احمد آقا که چابك تر بود معطل نشد



و بسرعت بالای درخت رفت و محسن خان که دست و پا چلفتی تر بود هر اسان اینور و آنور میرفت و بالاخره توانست توی سوراخی که چند قدم پائین تر بود برود و آنجا پنهان شود. شیر که محسن خان را از دست رفته حساب میکرد بطرف درختی که احمد آقا بالایش رفته بود برافزاد و زیر آن چمباتمه زد تا هر وقت احمد آقا پائین آمد او را بخورد . چند دقیقه ای نگذشته بود که محسن خان از سوراخ دوید بیرون ، بمحض اینکه چشم شیر باو افتاد بطرفش حمله کرد و محسن خان مجدداً داخل سوراخ شد ! شیر يك خمیازه کشید و دو مرتبه رفت و زیر درخت احمد آقا چمباتمه زد .

هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که دوباره محسن خان از سوراخ دوید بیرون و باز تا چشمش به شیر افتاد که بطرفش می آید داخل سوراخ شد !

محسن خان با کمال شهامت (!) این عمل را پنج مرتبه تکرار کرد و بار ششم که سرش را از سوراخ بیرون آورد احمد آقا که از بالای درخت ناظر ماجرا بود گفت :

- مرتیکه مگه خل شدی ؟ خیر مرگت چند دقیقه صبر کن تا این شیره بره او نوقت بیا بیرون ! محسن خان که تاگردنش از سوراخ بیرون بود نفس نفس زنان گفت :

- چی چی رو چند دقیقه صبر کنم ، آخه تو که خبر نداری ، یه شیر دیگه هم اینجا ته این سوراخ خوابیده !!



عاج فیل : خلال دندان نهنک!

عبا : چادر نماز مردانه.

عبا : او نیفورم روضه خوان!

عبا : بارانی مومنین .

«عجایب» : زن خوب !!

«عجایب و الغرایب» : مادر زن

خوب !

عرعر : درخت خرکی!

عرق : آب شنکول !

«عرق» : زهر باندرول شده.

عدس پلو: چلوی آبله‌رو!

«عرق» : جگر سوراخ کن!

«عرق» : مته آبکی !!

«عرق» : چیزیکه روز فقرا

میریزند و شب اغنیا می‌خورند.

عرق : کریمه بدن !

عروسی: عزاداری همراه با موزیک؟
 عروسی: سلام برغم!
 عزرائیل: زیبا روئی که با یک نگاه آدم رامی کند.
 عزرائیل: طیب آسمانی!
 عزرائیل: مأمور وصول طلب خدا!
 عزرائیل: چو بدار خدا!
 عزرائیل: تحصیلدار خدا!
 عزرائیل: دکتر خدا پسندانه!
 عزرائیل: کمک فخرپزشک!
 عزرائیل: آخرین طلبکار!
 عزرائیل: صندلی الکتریکی خدا!
 عزرائیل: قاتل بی گناه.
 عزرائیل: خواستگار بشر!
 عزرائیل: رئیس کارگزینی خدا.
 عزرائیل: دلال زمینهای جهنم و بهشت!!
 عسس: آنکه شب راهزند و روز از بازاریان اجرت خواهد!
 عسل: چسب خوردنی!
 عسل: اشرف مدفوعات؟!
 عسل: مالیات بردرآمد زنبور!
 عشق: بهانه خواستگاری داماد مفلس.
 عشق: پیش درآمد ازدواج.

عرق: اساس پیشانی.
 عرق سگی: عرق باوفا (۱)
 عرق فروش: کسیکه عرق «میریزد» و نان میخورد!
 عرق فروشی: اطاق انتظار جهنم!
 عرق گیر: لباس دائم الخمر!
 عرق گیر: آب خشک کن بدن!
 عرق گیر: کرست مردانه!؟
 «عرق میهن»: آب آتشی مزاج.
 عرق میهن: مشروب وطن پرست
 عرق میهن: مشروب ماده!



عروس: زندانبان داماد.
 عروس: «آنتی مادرشوهر»
 عروس: طرف معامله شب زفاف.
 عروسک: بچه بچهها!
 عروسی: تجارت خانوادگی.
 عروسی: شرکت آدم سازی.

عصا : پای سوم.

عصا : جك آدم .

عصا : ادارهٔ راهنمایی کورها

عصا : برادر ناتنی پیرمرد.

عصا : چوب مسن!

عصب : جاسوس بدن!

عصبانیت : دیوانگی همگانی.

عضو بدبخت : زبان خانمها.

عطسه : سرفهٔ دماغ!؟

عطسه : آروغ بینی!

عطسه : پارازیت ریه!

عطسه : ترکیدن ناقص!؟

عطسه : وسیلهٔ کلاب زدن بروی

مردم (۱)

عقاب : نامی که گنجشکها به

پنجته‌های خود میدهند!

عقدنامه : دیپلم ازدواج (۱)

عقدنامه : برک آماده بخدمت

شوهر!؟

عقدنامه : کاغذ خریدزن!؟



عقرب : انژکسیون سیارا



عشق : دلال بدبختی!

عشق : کاریکار!

عشق : ابتدای خبط! (ازدواج

انتهای خبط!)

عشق : کمپانی رؤیا!

عشق : سرمایهٔ عاشق!

عشق : درباغ سبزازدواج!

عشوه : ادویهٔ عشق!



عشوه : رشوهٔ زنانه.

عشوه : چاشنی زن!

عصا : دستگیرهٔ پیرمرد!

عصا : چتر بی‌بالاپوش!؟

عصا : کمک دندهٔ بدن .

عصا : پای یدکی پیرمردها.

عصا : چراغ کور (۱)

عمل لوزتین : ختنه فوقانی (۱)

عمله : کمک دنده بنا

عمه : عموی نامرد «؟»

عناب : لب دواجات .

عناب وسه پستان : نرس (پرستار)

دواجات .

عنبر نسا : بشکل طبی !!



عنكبوت : تارزان حشرات .

عنكبوت : کارمند حیوانات!

عنكبوت : کرم ابریشم قراضه!

عنكبوت : پلیس مکسها!

عنكبوت : کارخانه ریسندگی

و بافندگی.

عنكبوت : بندباز آما تورا!

«عود» : ساز معطر .

عید : موقع قانونی شدن بوسه!

عید : «حراج فصل» بوسه!

عید : ماه محرم کارمندان!

عید : بهترین بهانه برای بوسیدن

خوشگلهها!

عقل : نخست وزیر بدن.

عقل : اسمی که برای زن مسمی ندارد!

عکاس : نقاش رألیست!

عکاس : نقاش عجول!

عکس : رو نوشت آدم .

عکس : انسان مسطح.

عکس : انسان کتبی!

عکس : آدم کاغذی.

عکس : نقاشی صحیح!

عکس : بازداشتگاه قیافه!

عکس برگردان : فتو کپی وطنی!

(علامت تعجب) «!»: علامتسی

که شاخ در آورده!

(علامت سؤال) «؟»: علامت تعجب

ترباکی!

علائم راهنمایی: علائم کمراهی!

علت فنی! مطبوعات : ضعف ریال

علف : ریش زمین.

«عليه اللعنه»: زنی که يك مرد

را خر کند.

« عليه اللعنة والعداب»: زنی که

دو بار شوهر کند .

عماهه : محافظ معلومات.

عماهه : شال یدکی.

عینک : عصای گوش !

عینک : ترا سفورما تور چشم!

عینک : «چشمک» عربی!

عینک : عصای چشم !

عینک : کمک دنده چشم .

عینک : کمرست چشم .

عینک : سنگر چشم .

عینک : وسیله نازک بینی .

عینک : چشم زاپاس .

عینک : ویتترین چشم .

عینک : سوار کار بینی !

عینک : حباتم چشم!

عینک : چشم دستی!

عینک : ویتترینی که چیزهای

معیوب در پشت آن قرار دارد.



بچه آقای بند باز!

■ ■ ■ بحر طویل ■ ■ ■

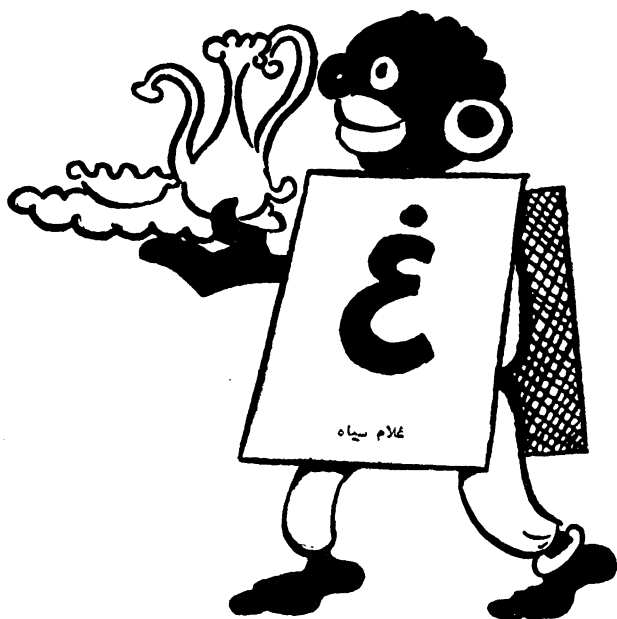


✽ مرد بسیار خسیس و کنسی کرد شبی بازن خود جنگی و از خانه برون رفت و بر آن گشت که در کافه خورد شام و از این روی ، نفهمیده ،

بشد داخل يك کافه بسیار گران قیمت و بنشست پس میز و زهر چیز که میخواست بداد ارد و چو گارسن همه را در برش آورد ، بخورد از سر کیف و خوشی و لذت بسیار و بتوی شکم خویش بسی کرد تلمبار خورشت و پلو و ماهی و کمپوت و بشد خرم و کیفور ، چو سوری بسر سور ، و یما عاشق میخواره مخمور که ناگاه، ره افتد بسوی مجلس عیش و خوشی و عشرت و نوش .

✽ چون غذاها همه را خورد بزد داد و بگفتا که بیارند حساب وی و گارسن به جلو آمد و بنمود بدو يك دو سه تعظیم و پس آنگاه حسابی بنهاد او جلوی مرد خسیس و کنس آن را چو گرفت و نظر انداخت بدان ، شد نگران ، دید که بسیار نوشته است گران نرخ غذاها و ازین باب هراسان شد و وحشت زده گردید و بیگمرتبه بر عرش برین رفت خروشش .

✽ آخر از وحشت بسیار بزد جیغی و بیهوش بیفتاد پس میز و ازین واقعه گارسن متوحش شد و برجست و دوید این طرف و آن طرف و عاقبت آورد دوائی بکف و برد دم بینی آن مرد ، بسی نیز بمالید سر و کله و پیشانی او را و بزد آب برخساره وی در اثر اینهمه اعمال ، دگر مرد بهوش آمد و از جای بپا خاست ولیکن چقدر شد متعجب چو نظر کرد ز نو او به حساب خود و دید آنکه درین مرتبه گارسن سه تومن نیز بیفزوده بدان بابت دارو که خریده است و بیاورده به هوشش !



غذا : مسافر قاشق!

غربال : پالایشگاه خاک.
غربال : هولاهوپ عملها!
غزل : ترانه جاهلانه!
غسالخانه : گرمابه اموات!!
غسل : آب تنی مذهبی.
غم : دست انداز ازدواج.

غم عشق : «غمی» که هر عاشقی
برای خوردنش سرودست
میشکند!

غلاف : تونل شمشیر!

غلغل : جیغ و داد آبجوش!

غنچه : گل نابالغ.

غوره : تخم شراب!

غوره : نوه کشمش!

● ● ● اشتباه...! ● ● ●

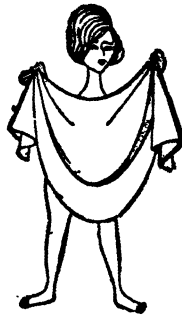
يك آمریکائی سفید پوست در شهر واشنگتن وارد هتل محقری شد و تقاضای اتاق کرد. مدیر هتل گفت: ببخشید آقا، نمیتوانیم به شما اتاق بدهیم این هتل مخصوص سیاه پوستان است .
- اشکالی ندارد ، حالا کاری میکنم که بشود .



آنوقت بیرون رفت و صورتش را با ذغال سیاه کرد و مجدداً برگشت و تقاضای اتاق کرد .
صاحب هتل گفت - خوب حالا میتوانیم بشما اتاق بدهیم ، بفرمائید این اتاق و اینهم کلیدش .
- متشکرم ، در ضمن خواهش میکنم دستور بدهید فردا صبح ساعت هفت مرا از خواب بیدار کنند چون میخواهم با قطار ساعت هفت بمسافرت بروم .
فردا صبح مستخدم ساعت ۷:۵۰ مسافر را بیدار کرد گفت : ببخشید آقا فراموش کردم سر ساعت بیدارتان کنم ، حالا هم دیر نشده اگر عجله کنید حتماً به قطار میرسید . مسافر بلند شد ، با عجله لباس پوشید و بایستگاه رفت و بمتصدی باجه گفت آقایك بلیط نیویورك لطف كنید. متصدی باجه جواب داد :

- نمیشود ، این قطار مخصوص سفید پوستان است .
- خوب باشد ، اشکالی ندارد ..
... و رفت که صورتش را پاك کند اما هرچه صابون زد متأسفانه پاك نشد! قدری فکر کرد و یکمرتبه متوجه این حقیقت شد که :

... مستخدم هتل اتاق را عوضی گرفته و بجای او يك سیاهپوست واقعی را از خواب بیدار کرده است !!!



پایان جلد اول



— همشهری !

شب جمعه دوچیز یادت نره :

... دو م ! جلد دو م • فرهنگ توفیقی •



• کاکانوفیق •

قدیم می‌کنند :



کتاب توینینا

جلد دوم



— نخستین دیکسیونر فکاهی دنیا —

شامل بیش از چهار هزار واژه فکاهی و انتقادی

(از حرف 'ف' تا 'ی' بترتیب حروف الفبا)
و دهها کاریکاتور و شعر و لطیفه و بحر طویل

قیمت : دو تومن

۱۵ روز دیگر منتشر میشود



کتاب‌تربیتی

دومین نشریه «کتابخانه توفیق»:



دمب گربه!

شامل ۲۱ داستان فکاهی و انتقادی ایرانی

قیمت: دوچوق!



کتاب توینیا

سومین نشریه «کتابخانه توفیق» :

کتابی که در روزهای اول انتشار نایاب خواهد شد :



جدول و سرگرمی توفیق

شامل صدها : جدول فکاهی، سرگرمی شیرین ، لطیفه ،
شعر ، کاریکاتور، و غیره !..

قیمت : دو چوب !

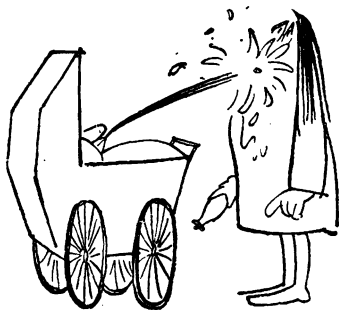


کتاب توفینا

□ احتیاط کنید!..

به عده بچه شیطون و فخاله دست بکار شده اند
تا شمارا از خنده روده برکنند!

چهارمین نشریه «کتابخانه توفیق»:



تخم جن!

کتابی شامل:

صدها لطیفه، شعر، بحر طویل و کاریکاتور در باره بچه ها

قیمت: دو چوق!



کتاب ترپینا

پنجمین نشریه «کتابخانه توفیق» :



چاپ دوم

دختر حوا

مجموعه صدها شوخی و لطیفه و کاریکاتور در باره جنس لطیف

کتابی که در همان روز اول نایاب شد

قیمت : دو تومن



کتاب لوتینا



مرد - ... عزیزم امیدوارم که تا آخر عمر با هم
زندگی خوشی داشته باشیم .
زن - اگر تا آخر همین تابستون هم با هم باشیم
خودش خیلیه !